

مقدمة ابن خلدون



جلد اول



عبدالرحمن بن خلدون

مقدمهٔ ابن خلدون

جلد اول

مترجم

محمد پروین گنابادی



تهران ۱۳۸۲

این خلدون، عبدالرحمان بن محمد، ۷۳۲ - ۸۰۸ ق.

[مقدمه این خلدون، (فارسی)]

مقدمه این خلدون / عبدالرحمن بن خلدون؛ ترجمه محمد پروین گنابادی. - تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

ج ۲: مصور، نمونه.

ISBN 964-445-255-0 (دوره)

ISBN 964-445-253-4 (ج ۱)

کتابنامه.

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیبا.

ج ۱ و ۲ (چاپ دهم: ۱۳۸۲).

۱. تاریخ - فلسفه - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. تاریخ اجتماعی - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۳. تمدن - متون قدیمی تا قرن ۱۴. الف. پروین گنابادی، محمد، ۱۲۸۲ - ۱۳۵۷، مترجم. ب. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ج. عنوان.

۹۰۱

۲۷۰۴۱ الف / ۷ / ۱۶ D

۱۳۷۶

کتابخانه ملی ایران

۱۰۴۰۶ - ۷۶ م

مقدمه این خلدون (جلد اول)

نویسنده: عبدالرحمن بن خلدون

مترجم: محمد پروین گنابادی

چاپ نخست: ۱۳۳۶

چاپ دهم: زمستان ۱۳۸۲؛ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی: مهران؛ چاپ: سهند؛ صحافی: مهرآئین

حق چاپ محفوظ است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ اداره مرکزی: خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۷۸؛

صندوق پستی ۳۶۶ - ۱۵۱۷۵؛ تلفن: ۷۱ - ۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۷۷۴۵۷۲

○ مرکز پخش: شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچه گلفام، پلاک ۴۱؛

کد پستی ۱۹۱۵۶؛ تلفن: ۲۰۱۹۷۹۵؛ تلفکس: ۲۰۵۰۳۲۶

○ فروشگاه یک: خیابان انقلاب - روبروی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۴۰۰۷۸۶

فهرست مندرجات

- مقدمه مترجم (چاپ اول) ۱۷
- ۱ - آثار ابن خلدون : - ارزش کتاب العبر - مقدمه ابن خلدون از نظر دیگران ۳۹ تا ۴۷
- ۲ - احوال ابن خلدون : - پرورش خاندان خلدون ... مهاجرت خاندان خلدون
بمغرب - کیفیت پرورش ابن خلدون - نظر اجمالی
۴۲ تا ۴۹
- ۳ - عصر ابن خلدون : ۱ - عالم عربی - وحدت ادبی و فرهنگی عالم عربی
۲ - اروپا
۵۳ تا ۵۴
- ۴ - مهمترین حوادث زندگانی ابن خلدون : - در تونس - میان تونس و فاس -
در فاس - در اندلس - در بجایه - در یسکره - دوران احتضار
زندگی سیاسی ابن خلدون - در قلعه ابن سلامه - در
تونس - در مصر - خلاصه - ابن خلدون در خاطره
۷۰ تا ۵۳

مقدمه مترجم (چاپ دوم) ۷۱

دبیاجه مؤلف ۱

- مقدمه اول - در فضیلت دانش تاریخ و تحقیق روشهای آن و اشاره به
اغلاط و اوهامی که مورخان را دست میدهد و یادکردن
برخی از علت‌های آن ۱۳
- فصل - درباره تفسیر ارم ذات العباد و داستان عباسه و جعفر برمکی
و علل سقوط برمکیان و سیرت رشید و ابن اکثم و مأمون
و بوران و عبیدیان و نسب بنی ادیس و موحدان و غیره . ۲۳

کتاب نخست

در طبیعت اجتماع بشری و پدیده‌هایی که در آن نمودار
میشود، چون : بادیه نشینی و شهرنشینی و جهان‌گشایی و
داد و ستد و معاش و هنرها و دانشها و مانند اینها و بیان
موجبات و علل هر یک .

	باب اول از کتاب نخست - در اجتماع بشری بطور کلی و در آن چند مقدمه است .
۷۷	
	مقدمه دوم - درباره قسمت آباد و مسکون زمین و اشاره برخی از آنچه در آن هست چون : دریاها و رودها و اقلیم ها .
۸۱	
	گفتاری در تکمیل مقدمه دوم - در اینکه ربع شمالی زمین آبادتر و پرجمعیت تر از ربع جنوبی آنست و بیان سبب آن.
۸۸	
۹۳	تفصیل سخن درباره جغرافی :
۹۸	اقلیم نخستین
۱۰۶	اقلیم دوم
۱۰۸	اقلیم سوم
۱۲۰	اقلیم چهارم
۱۳۲	اقلیم پنجم
۱۴۱	اقلیم ششم
۱۴۶	اقلیم هفتم
	مقدمه سوم - در اقالیم معتدل و منحرف و تاثیر هوا در رنگهای بشر و بسیاری از کیفیات و حالات ایشان .
۱۵۰	
۱۵۷	مقدمه چهارم - درباره تاثیر هوا در اخلاق بشر .
	مقدمه پنجم - در اختلاف کیفیات عمران و تمدن از لحاظ فراوانی ارزاق و گرسنگی و آثاری که از آن در ابدان و اخلاق بشر پدید می آید .
۱۶۰	
	مقدمه ششم - در انواع کسانی که بفطرت یا از راه ریاضت از نهان خبر میدهند و غیبگویی میکنند و مقدم بر آن درباره وحی و رؤیا گفتگو میکنیم .
۱۶۸	
۱۸۸	رؤیا چیست ؟
۱۹۲	فصل - (درباره حالومیه)
۱۹۳	فصل - (غیبگویی)
۲۰۴	فصل - (دیوانگان و بهلول صفتان)
۲۰۶	فصل - (خط رمل)
۲۱۳	فصل - (غیبگویی - زایچه - تناسب میان اعداد)
	باب دوم - در عمران «اجتماع» بادیه نشینی و جماعات وحشی و آنانکه بصورت قبایل میزبند و کیفیات و احوالی که در اینگونه اجتماعات روی میدهد و در آن فصول و مقدماتی است .

- فصل یکم - در اینکه زندگانی مردم بادیه نشین و شهرنشین بطور یکسان بر وفق عوامل طبیعی است . ۲۲۵
- فصل دوم - در اینکه زندگانی تژاد عرب در این جهان آفرینش کاملاً طبیعی است . ۲۲۷
- فصل سوم - در اینکه زندگانی بادیه نشینی کهن تر و بیشتر از زندگانی شهر نشینی است و بادیه نشینی بمنزله اصل و گهواره اجتماع و تمدن است و اساس تشکیل شهرها و جمعیت آنها از بادیه نشینان بوجود آمده است . ۲۲۹
- فصل چهارم - در اینکه بادیه نشینان به خیر و نیکی نزدیکتراند ۲۳۱
- فصل پنجم - در اینکه بادیه نشینان از شهرنشینان دلیرتراند . ۲۳۴
- فصل ششم - در اینکه ممارست دایم شهریان در پیروی از فرمانها موجب تباهی سرسختی و دلاوری ایشان میشود و حس سربلندی را از ایشان میزداید . ۲۳۶
- فصل هفتم - در اینکه بادیه نشینی جز برای قبایلی که دارای عصبیتاند میسر نیست . ۲۳۹
- فصل هشتم - در اینکه عصبیت از راه پیوند نسبی و وابستگی خاندانها بیکدیگر یا مفهومی مشابه آن حاصل میشود . ۲۴۲
- فصل نهم - در اینکه نسب خالص در میان وحشیان بیابان گرد دیده میشود از قبیل اعراب و قبایلی که مشابه آنانند . ۲۴۴
- فصل دهم - درباره اینکه در آمیختگی انساب چگونه روی میدهد . ۲۴۶
- فصل یازدهم - درباره اینکه ریاست همواره بگروهی فرمانروا از خداوندان عصبیت اختصاص دارد . ۲۴۸
- فصل دوازدهم - در اینکه ریاست بر خداوندان يك عصبیت برای کسی که از دودمان آنان نباشد امکان پذیر است . ۲۴۹
- فصل سیزدهم - در اینکه خاندان و شرف حقیقی وریشدار مخصوص خداوندان عصبیت است و از آن دیگران مجازی و غیر حقیقی است . ۲۵۳
- فصل چهاردهم - در اینکه خانواده و بزرگی موالی (بندگان) و تربیت یافتگان خانه زاد بسته به خواجگان آنهاست نه به انساب ایشان . ۲۵۷
- فصل پانزدهم - در اینکه نهایت حسب در اعقاب يك نیا چهار پشت است . ۲۵۹

- ۲۶۳ فصل شانزدهم - در اینکه اقوام وحشی در کار غلبه و تسلط از دیگران توانا تراند .
- ۲۶۴ فصل هفدهم - هدفی که عصیت بدان متوجه است بدست آوردن فرمانروایی و کشورداری است .
- ۲۶۷ فصل هجدهم - در اینکه حاصل آمدن فراخی معیشت و تجمل و فرورفتن در ناز و نعمت از موانع پادشاهی و کشورداری است .
- ۲۶۸ فصل نوزدهم - در اینکه یکی از موانع رسیدن قبیله پادشاهی و کشورداری اینست که مورد ستم و خواری واقع شود و مطیع و متقاد اراده دیگران گردد .
- ۲۷۰ فصل - (موانع پادشاهی ...)
- ۲۷۲ فصل بیستم - در اینکه شیفتگی بخصال پسندیده از نشانه‌های پادشاهی و کشورداری است و برعکس .
- ۲۷۷ فصل بیست و یکم - درباره اینکه هرگاه ملتی وحشی باشد کشور او پهناورتر خواهد بود .
- ۲۷۸ فصل بیست و دوم - هرگاه پادشاهی از دست بعضی از قبایل ملتی بیرون رود ناچار بقبیله دیگری از همان ملت باز میگردد و تا هنگامیکه در آن ملت عصیت باقی باشد سلطنت از کف آنان بیرون نمی‌رود .
- ۲۸۱ فصل بیست و سوم - در اینکه قوم مغلوب همواره شیفته تقلید از شعایر و آداب و طرز لباس و مذهب و دیگر عادات و رسوم ملت غالب است .
- ۲۸۲ فصل بیست و چهارم - هرگاه ملتی مغلوب گردد و در زیر تسلط دیگران واقع شود سرعت رو به نیستی و انقراض خواهد رفت .
- ۲۸۴ فصل بیست و پنجم - در اینکه قوم عرب تنها بر سرزمینهای هموار و جلگه‌های غیر کوهستانی دست می‌یابد .
- ۲۸۵ فصل بیست و ششم - در اینکه هرگاه قوم عرب بر کشورهای دست یابد سرعت آن ممالک رو بویرانی می‌روند .
- ۲۸۸ فصل بیست و هفتم - در اینکه پادشاهی و کشورداری برای تازیان حاصل نمیشود مگر بشیوه دینی از قبیل پیامبری یا ولایت یا بطور کلی بوسیله آثار بزرگ دینی .
- فصل بیست و هشتم - در اینکه تازیان نسبت بهمه ملتها از سیاست

- ۲۸۹ کشورداری دورترند .
فصل بیست و نهم - در اینکه قبایل و جمعیت‌های بادیه‌نشین مغلوب
شهریان‌اند .
- ۲۹۲ باب سوم - دربارهٔ سلسله‌های دولتها و کیفیت پادشاهی و خلافت و مناصب
دستگاه دولت و کیفیاتی که برای کلیهٔ آنها روی میدهد و آنرا
چندین قاعده و متمم است .
- ۲۹۴ فصل اول - در اینکه تشکیل دادن کشور و دودمان دولت از راه
قبیله و عصیت حاصل می‌آید .
- ۲۹۵ فصل دوم - در اینکه هرگاه دولت استقرار یابد و شالودهٔ آن مستحکم
شود دیگر از عصیت بی‌نیاز است .
- ۳۰۰ فصل سوم - در اینکه گاهی برای برخی از افراد طبقهٔ مخصوص
(نیروی فرمانروایی) پادشاهی دولتی تشکیل می‌یابد که
در بنیان‌گذاری آن نیازی بعصیت ندارند
- ۳۰۱ فصل چهارم - در اینکه منشأ دولتهایی که استیلا می‌یابند و کشورهای
عظیم و پهناوری ایجاد میکنند اصول و عقاید دینی است که
بوسیلهٔ نبوت یا دعوتی به حق حاصل می‌شود .
- ۳۰۲ فصل پنجم - در اینکه دعوت دینی نیروی اساسی دیگری بر نیروی
عصیتی می‌افزاید که از مایه‌ها و بسیج‌های تشکیل دولت
به شمار می‌رفت .
- ۳۰۴ فصل ششم - در اینکه دعوت دینی بی‌عصیت انجام نمی‌یابد
- ۳۰۹ فصل هفتم - در اینکه هر دولتی را بهرهٔ معینی از مرزوبوم و کشورها
است که بمرحلهٔ فزونی‌تر از آن نمیرسد .
- ۳۱۱ فصل هشتم - در اینکه عظمت دولت و وسعت فرمانروایی و درازی
دوران آن بنسبت کمی و فزونی اعضای دستگاه فرمانروایی آنست
- ۳۱۳ فصل نهم - در اینکه در مرزوبومهایی که دارای قبایل و جمعیت‌های
فراوان و گوناگون است بندرت ممکنست دولتی نیرومند
دوام یابد
- ۳۱۷ فصل دهم - در اینکه خودکامگی (حکومت مطلقه) از امور طبیعی
کشورداری است
- ۳۱۸ فصل یازدهم - در اینکه توانگری و تجمل‌خواهی از امور طبیعی
کشورداری است

- ۳۱۹ فصل دوازدهم - در اینکه تن آسانی و سکون از امور طبیعی کشورداری است
فصل سیزدهم - در اینکه هرگاه امور طبیعی کشورداری چون :
خودکامگی (حکومت مطلقه) و ناز و نعمت و تجمل و آرامش
استحکام یابد دولت در سراشیب سالخوردگی و فرتوتی
روی می آورد
- ۳۲۰ فصل چهاردهم - در اینکه دولتها هم مانند مردم عمرهای طبیعی دارند
- ۳۲۴ فصل پانزدهم - در انتقال دولت از بادیه نشینی به شهرنشینی
- ۳۲۷ فصل شانزدهم - در اینکه ناز و نعمت در آغاز نیروی بر نیروی دولت
می افزاید
- ۳۳۲ فصل هفدهم - در مرحله های دولت و اینکه چگونه احوال آن و اخلاق
خداوندان دولت بر حسب اختلاف مرحله های مزبور تغییر
می پذیرد
- ۳۳۳ فصل هجدهم - در اینکه کلیه یادگارها و آثار دولت به نسبت نیرومندی
دولت در اساس واصل آن است
- ۳۳۶ فصل نوزدهم - در یاری جستن رئیس دولت (سلطان) از موالی
و برگزیدگان دست پرورده بر ضد خویشاوندان و خداوندان
عصیت خویش
- ۳۵۰ فصل بیستم - در احوال موالی و نمک پروردگان در دولتها
- ۳۵۲ فصل بیست و یکم - در اینکه در دولتها گاهی سلطان محجور میشود
و توانایی ضبط کارها را از دست می دهد
- ۳۵۵ فصل بیست و دوم - در اینکه کسانی که بر سلطان مسلط میشوند و قدرت
اورا بدست می آورند در لقب خاص پادشاهی با او شرکت نمیکنند
- ۳۵۷ فصل بیست و سوم - در حقیقت سلطنت و انواع آن
- ۳۵۹ فصل بیست و چهارم - در اینکه خشونت و شدت برای کشورزبان بخش
است و اغلب مایه تباهی آن میشود
- ۳۶۱ فصل بیست و پنجم - در معنی امامت و خلافت
- ۳۶۳ فصل بیست و ششم - در اختلاف نظر امت درباره احکام و شرایط منصب
خلافت
- ۳۶۵ فصل بیست و هفتم - در مذاهب شیعه درباره حکم امامت
- ۳۷۶ فصل بیست و هشتم - در تحول و تبدیل خلافت به پادشاهی
- ۳۸۷ فصل بیست و نهم - در معنی بیعت (عهد و پیمان)
- ۴۰۰ فصل سی ام - در ولایت عهد
- ۴۰۲

۴۱۹	فصل سی و یکم - در مشاغل و مناصب دینی مربوط بدستگاه خلافت
۴۲۱	پیشنمازی
۴۲۲	فتوی دادن
۴۳۱	عدالت
۴۳۲	محتسبی و سکه
۴۳۳	سکه
۴۳۵	فصل سی و دوم - در لقب امیرالمؤمنین و اینکه آن لقب از نشانه‌های خلافت است و از آغاز عهد خلفا معمول شده است
۴۴۱	فصل سی و سوم - در چگونگی نام بابا (پاپ) و بطرك در میان مسیحیان و نام کوهن در نزد یهود
۴۴۹	فصل سی و چهارم - در پایگاهها و مقامات درگاه پادشاه و سلطان و القاب آنها
۴۵۲	وزارت
۴۵۹	حاجبی
۴۶۴	دیوان کارگزاران و خراجها
۴۷۰	دیوان نامه‌ها و نگارش
۴۷۹	شرطه
۴۸۱	فرماندهی نیروی دریایی
۴۹۰	فصل سی و پنجم - در تفاوت میان مراتب شمشیر و قلم در دولتها
۴۹۲	فصل سی و ششم - در زیور و نشانهای ویژه پادشاه و سلطان
۴۹۲	آلت (ساز کارزار)
۴۹۷	سریر
۴۹۸	سکه
۵۰۵	انگشتری یا مهر
۵۱۰	نگارجامه
۵۱۲	خرگاهها و پرده سراها
۵۱۴	مقصوره برای نماز و دعا کردن هنگام خواندن خطبه
۵۱۸	فصل سی و هفتم - در جنگها و روشهای ملت‌های مختلف در ترتیب و چگونگی آن
۵۳۶	فصل سی و هشتم - در خراج ستانی و علت کمبودی و فزونی آن
۵۳۸	فصل سی و نهم - در باج نهادن در پایان دولت
	فصل چهلم - در اینکه بازرگانی سلطان برای رعایا زیان بخش و مایه

- ۵۴۰ تباهی خراج ستانی است
فصل چهل و یکم - در اینکه سلطان و کارکنان درگاه فرمانروایی
- ۵۴۴ او در اواسط یک دولت بتوانگری نایل می آیند
فصل چهل و دوم - در اینکه اگر سلطان مستمری اندک بپردازد سبب
۵۵۱ کمبود خراج میشود
- ۵۵۲ فصل چهل و سوم - در اینکه ستم اعلام کننده ویرانی اجتماع و عمران است
۵۵۷ فصل (کار اجباری)
- ۵۵۸ فصل (زیان دخالت دولت در کار تجارت)
فصل چهل و چهارم - در اینکه چگونه در دولتها میان مردم و سلطان
برده‌هایی حایل میشود و اینکه چگونه این پرده‌ها در مرحله
۵۶۰ فرسودگی و پیری دولت فزونی می‌یابد
- ۵۶۳ فصل چهل و پنجم - در تجزیه یافتن يك دولت به دو دولت
فصل چهل و ششم - در اینکه اگر فرتوتی و فرسودگی (بحران و
۵۶۶ انحطاط) بدولتی راه یابد به هیچ رو برطرف نمیشود
- ۵۶۸ فصل چهل و هفتم - در اینکه چگونه بدولت خلل راه می‌یابد
فصل - در اینکه چگونه دایره مرزهای يك دولت از آغاز تشکیل تا پایان
دوران جهانگشایی آن توسعه می‌یابد و سپس مرحله بمرحله
مرزوبوم آن رونقمان میرود و کوچک میشوند تا سرانجام
۵۷۵ بانقراض و اضمحلال منتهی میگردد
- ۵۸۰ فصل چهل و هشتم - در اینکه چگونه دولتهای تازه تشکیل می‌یابند
فصل چهل و نهم - در اینکه دولت نویناد تنها از راه درنگ و بتأخیر انداختن
هنگام نبرد و پیروزی بر دولت کهن و استقرار یافته استیلا می‌یابد
۵۸۱ نه بوسیله نبرد و پیکار
- فصل پنجاهم - در اینکه در اواخر دوران فرمانروایی دولتها اجتماع
۵۸۷ توسعه می‌یابد و مرگ و میر و قحطی و گرسنگی روی میدهد
- فصل پنجاه و یکم - در اینکه در اجتماع بشری ناچار باید سیاستی
۵۸۹ بکار رود که بدان نظم و ترتیب امور اجتماع برقرار شود
- فصل پنجاه و دوم - درباره فاطمی و عقایدی که مردم آن در این
۶۰۷ خصوص دارند و کشف حقیقت آن
- فصل پنجاه و سوم - درباره امور غیب‌بینی و فالگزاری دولتها و ملتها
و در این فصل از «ملاحم» حکامه‌های پیشگویی و کشف مفهوم
۶۴۵ جفر نیز گفتگو میشود

مقدمه مترجم (چاپ اول)

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۴ باینجانب پیشنهاد شد که مقدمه ابن خلدون را بفارسی برگردانم.

نگارنده با نداشتن وسایل لازم و کسالت مزاج این پیشنهاد را پذیرفتم و از ابزارد متعال و ارواح بزرگان راه حق و صاحب‌دلان همت خواستم که مرا درین وظیفه بزرگ توفیق بخشند، چون از دیرزمانی باین شاهکار عالم دانش اسلامی دل‌بستگی داشتم و گاهی برخی از مطالب آن را بعنوان استشهاد در ضمن مقالاتی ترجمه کرده بودم، اما بهیچ‌رو متوجه نشده بودم که در چنین کتابی ممکنست اغلاط فراوان دیده شود و میان چاپ‌های گوناگون آن اختلافات فاحشی وجود داشته باشد.

ازینرو نخست از روی چاپ «المطبعة الازهریة» که در سال ۱۳۴۸ هجری مطابق ۱۹۳۰ میلادی منتشر شده است شروع بترجمه کردم، ولی دیری نگذشت که متوجه شدم این چاپ مغلوط است و ناگزیر درصدد تهیه چاپ دیگری بر آمدم و چاپ «المطبعة البهیة المصریة» را بدست آوردم. اما این چاپ هم خالی از غلط نبود و با چاپ نخست اختلافات بسیار داشت.

سپس چاپ معربی که در «مطبعة الکشاف» بیروت بطبع رسیده است به دستم رسید. در این چاپ هم همان اغلاط و اختلافات مشاهده میشد و حتی گاهی در ضمن فصول سطوری افتادگی داشت و یکی دو فصل نیز در آن دیده نمیشد.

آنگاه بچاپ مصحح نصر هورینی که بسال ۱۲۷۴ هجری طبع شده است دست یافتم و مشاهده کردم درین چاپ نیز همانگونه اختلافات وجود دارد و ضمناً آگاه شدم که مقدمه بفرانسه نیز ترجمه شده است و این ترجمه در کتابخانه ملی موجود است، بکتابخانه مزبور مراجعه کردم ولی متأسفانه در آن کتابخانه از سه جلد ترجمه مقدمه، فقط جلد اول آن وجود داشت و معلوم شد بارون دسلان آنرا از روی چاپ پاریس که باهتمام خاورشناس فرانسی کاترمر^۲

در سال ۱۸۵۸ در سه جلد انتشار یافته ترجمه و آنرا با چاپ بولاق و چند نسخه خطی مقابله کرده است. ناگزیر برای بدست آوردن چاپ پاریس و چاپ بولاق که اصح نسخ چاپ مصر است به کتابخانه‌های مجلس سنا و دانشکده حقوق رفتیم. در کتابخانه مجلس سنا بجایهای یاد کرده دست یافتیم و در کتابخانه دانشکده حقوق هم چاپ پاریس و هم بقیه مجلدات ترجمه فرانسه آن وجود داشت.

درین هنگام که ثلث کتاب ترجمه شده بود بر آن شدم که قسمتهای ترجمه شده را با چاپ پاریس مقابله کنم و پیش از ترجمه بقیه کتاب نیز نخست مقابله تمام فصول را بپایان رسانم و آنگاه بترجمه آنها بپردازم. باری پس از مقابله باختلافات و اغلاط غریبی برخوردارم و آنها را در حواشی چاپ الکشاف قید کردم و علاوه بر این فهرسی از اختلافات نسخ چاپی که در دسترس من بود تهیه کردم که بحث در آنها مایه ملال خاطر خواننده است و برای احتراز از تفصیل سخن در اینجا نمونه اندکی از آنها را ذیل عنوان صحیح و غلط نقل میکنم:

غلط	صحیح	غلط	صحیح
فلایفرب	فلايعرب	السيمه	الشيمه
لايقام	لايقاوم	ابله	ابلمه
دهاء	دهماء	مكسعه	مكسبه
ابن الرقيق	ابن الرقيق	تبعاله	بفعاله
اسندی	اسدی	فهی الوزیر	فهی للوزیر
الخارج	الخراج	ويتبها	ويتبها
مدائر	مداشر	الحصول	الحصون
بح	ثبح	غفلة	عفة
قد	ثم	اعمال	اعمار
ازياح	ازياج	ابن سام	ابن سام
براری	برابی	بنی طفیح	بنی طفیح
یوجد	بوجه	عالات	عالات
ذرابعاد	ذوابعاد	رقوف	وقوف
متعلقة	متعلقة	صوبیح، صونج، طریح	طریح
استبدائها	استبدادها	المسایح السور ماهی،	
مولانا	تولانا	المسایح السور ماهی،	
بناله	بنائه	المایح السور ماهی	
تلونت	تلوث	المالح السور ماهی	

ولی در چاپ پاریس کاترمر «المالِح» را بصورت نسخه بدل و در حاشیه آورده و «المایح» را که غلط است در متن چاپ کرده است. ازینها مهم‌تر کلمه «سنت‌انجل» بصورت «سنت‌الجبل» چاپ شده است، و صدها غلط و نسخه بدل دیگر. گذشته از اینها در نسخه چاپ پاریس چندین عبارت و حتی فصل اضافی مشاهده میشود که اینک تفاوت‌های مهم چاپ مزبور را از کتاب «دراسات عن مقدمه ابن‌خلدون» عیناً بنظر خوانندگان میرسانم:

- ۱- درباب سوم بعد از فصل «راه یافتن فساد بدولت» فصلی است «درباره» اینکه نخست دایره فرمانروائی دولت توسعه می‌یابد و بمنتهای توسعه میرسد آنگاه مرحله مرحله کوچک و محدود میشود تا سرانجام در سراشیب زوال و اضمحلال سقوط میکنند. (مجلد دوم، ص ۱۱۴-۱۱۷)
- ۲- در اول باب ششم پیش از فصل «دانش و تعلیم در اجتماع بشری امری طبیعی است» فصلی است «درباره اندیشه انسانی». (مجلد دوم، ص ۳۶۳)
- ۳- در همان باب پس از فصل یادکرده فصلی است «درباره اینکه حوادث عقلی باندیشه کمال می‌پذیرد».
- ۴- و پس از این فصل، فصل دیگری «درباره عقل تجربی و چگونگی حدوث آن».
- ۵- و پس از آن فصلی «در علوم بشر و علوم ملائکه».
- ۶- و آنگاه فصلی «در علوم پیامبران».
- ۷- و سپس فصلی «در اینکه انسان ذاتاً جاهل است و از راه اکتساب عالم میشود». فصول ششگانه مزبور دوازده صفحه از مجلد دوم، صفحات ۳۶۴ تا ۳۷۶ را گرفته است.
- ۸- درباب ششم بعد از فصل «دانش کلام» فصلی است «در کشف حقیقت از متشابه در کتاب و سنت و عقاید اهل سنت و بدعت‌گذاران درین باره». (مجلد سوم، ص ۴۴-۵۹)
- ۹- در همین باب بعد از فصل «در اینکه تألیفات فراوان در علوم مانعی در راه تحصیل میشود» فصلی است «در موضوعات و مقاصدی که سزااست درباره آنها تألیف کنند و جز آنها را فروگذارند». (مجلد سوم، ص ۲۷۴-۲۷۸)
- ۱۰- در همان باب بعد از فصل «بیشتر عالمان اسلام از ملت‌های غیرعرب بوده‌اند» فصلی است «درباره اینکه اگر کسی در مهد غیرعرب پرورش یابد و نخست زبانی بجز عربی فراگیرد برای وی فراگرفتن علوم از زبان عربی دشوار خواهد بود». (مجلد سوم، ص ۲۷۴-۲۷۸)
- ۱۱- هم درباب ششم پس از فصل «ملکه شعر و شاعری در نتیجه محفوظات بسیار حاصل میشود» فصلی است «در بیان سخن مطبوع و ممنوع و چگونگی مهارت

در مصنوع و عجز در آن». (مجلد سوم، ص ۲۵۱-۳۵۷)
 گذشته از اینها باید توجه داشت که طبع پاریس مشتمل بر مطالب اضافی بسیاریست که در چاپهای مصر و بیروت آن اضافات وجود ندارد و مهمترین مطالب اضافی مزبور را در فصول ذیل میتوانیم بیابیم :

فصل خط ، فصل تصوف ، فصل سیمیا و فصل لغت . بعلاوه فصل حدیث در طبع پاریس با چاپهای مصر و بیروت اختلافات فاحشی دارد خواه از لحاظ تفصیل موضوع و خواه از نظر ترتیب ذکر مطالب (دراسات عن مقدمه ابن خلدون ، ص ۱۱۴ - ۱۱۶) . چنانکه ملاحظه میشود هم اکنون دانشمندان مصری باختلافات مزبور متوجه شده و کلیات آنها را نام برده اند و من درین ترجمه کوشیده ام تا کلیه این اضافات را ترجمه کنم و در بعضی موارد قلیل هم عبارات اضافی و یکی دو فصل در چاپهای مصر دیده میشود که در چاپ پاریس نیست چنانکه در مقدمه خود مؤلف قسمتی راجع به نسخه فاس در حواشی چاپهای مصر هست که در چاپ پاریس این قسمت وجود ندارد و من این اضافات را نیز ترجمه کرده ام تا هیچگونه نقصانی درین ترجمه روی ندهد .

چاپ دارالکتاب اللبنانی

پس از پایان یافتن ترجمه فارسی و در ضمن چاپ ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب نسخه چاپی جدیدی خریداری کرد که در سال ۱۹۵۶ در پنج جلد در لبنان منتشر شده و اخیراً بتهران رسیده است تا مگر در ضمن چاپ مورد استفاده واقع شود . این چاپ با اندکی اختلاف مطابق چاپ بولاق است و با چاپ پاریس مقابله نشده است ، ولی از لحاظ کاغذ و چاپ و جلد زیبا بر تمام چاپها برتری دارد و مخصوصاً مهمترین مزیت آن اینست که دارای فهرستهای گوناگونی است از قبیل : فهرست موضوعات ، فهرست اعلام رجال و نساء ، فهرست ملتها و قبایل و دولتها و خاندانها ، فهرست شهرها و امکنه جغرافیائی ، فهرست کواکب و نجوم و برجهای فلکی ، فهرست حیوان ، فهرست گیاه ، فهرست معادن و جواهر و احجار کریمه ، فهرست اسماء کتب ، فهرست آیات قرآن و احادیث نبوی ، فهرست مواد کتاب . گذشته ازین ناشر کلیه منابع تحقیق را درباره ابن خلدون و آثار وی خواه عربی و خواه اروپائی معرفی کرده است ، ولی چون متن کتاب تصحیح نشده همان اغلاطی که در سراسر فصل جغرافیا و دیگر فصول وجود دارد در فهرستها هم تکرار گردیده و بلکه اشتباهات دیگری نیز بر آنها افزوده شده است چنانکه در فهرست موضوعات کلمه های غلط «صونج» و «مسیج» بعنوان موضوعهای علمی معرفی شده اند و در فهرست اسماء رجال «ابن الرقیق» که محرف «ابن الرقیق» است شخص مستقلی بشمار آمده است ، همچنین در همان فهرست «ساریة بن زینم» یکتن و همان ساریه که در حدیث بوی خطاب شده است : یا ساریة الجبل ، شخصی دیگر ذیل عنوان «ساریة الجبل» قلمداد شده است و باز در فهرست اعلام «عناق ابی بردة» شخصی بشمار آمده در صورتیکه ابوبردة

از صحابه و عناق بزغاله او بوده که داستان آن معروف است . همچنین بنام شخصی ذیل عنوان «کسری عبدالسیح» برمیخوریم در صورتیکه کسری نام انوشیروان و عبدالسیح نام شخص دیگریست ، و در فهرست ملتها و قبایل «جوکیه» بغلط «جوکیه» چاپ شده و «شاویه» که بمعنی چوپان است جزو قبایل یا ملتها یا دولتها یا خاندانها (؟) بحساب آمده است . در فهرست شهرها و امکنه جغرافیائی، ترکیب «کمامر» (بمعنی چنانکه گذشت) و «کنباص» (بمعنی راهنما ملاح) و «یسامت» فعل مضارع که بغلط «یسامث» چاپ شده بصورت «یسامت اشبونه» جزو نام شهرها و در فهرست نبات ، غسل و ماءالورد (گلاب) جزو گیاهان و در فهرست معادن «شیرم» و «عرطنشیا» و «عشر» و «لاعیه» و «مازریون» و «فلجشت» و «فریبون» و «ماهودانه» که جزو یتوعات اند و خود یتوعات که از گیاههای طبی معروف اند در شمار احجار آمده است .

علت وجود برخی از اغلاط

بسیاری از مصححان که به اسلوب نگارش و طرز فکر مؤلف آشنا نبوده اند بنا بر مثل معروف «شغلتننا» را «شدرستنا» کرده اند . برای روشن شدن ذهن خوانندگان متذکر میشوم که ابن خلدون در اسلوب نگارش خود پای بند برخی از قواعد صرفی نبوده یعنی در مورد افعال مزید فیه عربی که متکی بر سماع است و هر کسی نمیتواند هر فعل مجردی را یکی از بابهای مزید فیه ببرد ، ابن خلدون مانند بیشتر ملتهای غیر عرب محادری از بابهای مزید فیه برای معانی خاصی بکار برده است ، بویژه که وی چون بنیان گذار دانش نوینی بوده و علم اجتماع یا سوسیولوژی را نخستین بار تدوین کرده است ناگزیر بکلمات و تعبیرات تازه ای نیازمند بوده است ، چنانکه مثلاً در موضوع «مرحله پیری و انحطاط دولت» ص ۱۷۱ چاپ الکشاف ، کلمه «تخلق» را بمعنی کهنگی و فرسودگی دولت عطف بر «هرم» بدینسان «هرم الدوله و تخلقها» بکار برده است و چون فعل مجرد «خلق» در باب «تفعل» بمعنی کهنگی نیامده بلکه درین باب دارای معانی دیگریست که مناسب این مقام نیست در چاپ (ب) ص ۱۲۰ و برخی از چاپهای دیگر بجای «تخلقها» صورت «تخلفها» چاپ شده است ، در صورتیکه صورت نخستین بسیار مناسبتر است . همچنین در صفحه ۸۰؛ چاپ (ک) «تنقیل» را بمعنی «نقل» بکار برده است که استنساخ کتب باشد و چون باب تفعیل «نقل» بدین معنی نیامده در چاپهای (ب) ص ۳۳۶ و (ا) ص ۴۰۲ بجای تنقیل «تلقین» چاپ شده است در صورتیکه صورت اخیر بهیچرو مناسب مقام نیست . گذشته از اینها ابن خلدون «انحفظ» و «کسب» بکار برده است که قیاساً فعل «حفظ» را به انفعال و کسب را به تفعیل نبرده اند .

ولی مؤلف همچنانکه یاد کردیم درین گونه موارد طرز تعبیر خود را برین گونه

قواعد ترجیح میداده و بفسفۀ اصلی بردن ابواب مجرد بمزید فیه توجه داشته است که توسعه لغت بوده است .

همچنین مؤلف در مبحث علم اجتماع بارها کلمه «حاجی» را مبتکراً بمعنی شهرنشین در برابر بادیه نشین بکار برده است و حتماً کلمه مزبور قبلاً بدین مفهوم علمی بکار نرفته است هر چند قیاساً هم صحیح است ، زیرا «حاجی» اسم فاعل از «حجا بالمکان» (در مکان اقامت گزید) میباشد . باری بیشتر اغلاط مزبور ازین ناشی شده است که استنساخ کنندگان و مصححان مقدمه بطرز تعبیر مؤلف آشنا نبوده اند ، بویژه که مؤلف بطور کلی بقوانین فصاحت و بلاغت عرب آشنائی کامل داشته و از نویسندگان توانا و فصیح عرب بشمار میرفته است و در ایجاز سخن کاررا بجائی میرساند که در برخی از موارد چندین فصل یک تاریخ را در چند عبارت فشرده تعبیر میکند و بالتیجه گاهی این ایجاز مخل میشود و ازینرو دسلان^۱ از آوردن ضمایر بسیار و این نوع ایجاز شکایت آغاز کرده است . ولی برخی از نویسندگان مصری گفتار دسلان را رد کرده و گفته اند دشواری و ابهام ترجمه دسلان در همه جامربوط به متن اصلی نیست^۲ . البته نمیتوان انکار کرد که دسلان گاهی برخی از آیات قرآن را جزو عبارات متن ترجمه کرده ولی باین همه در ترجمه مقدمه دقت فراوان کرده است و متن مقدمه ابن خلدون هم خالی از ایجاز مخل و اطناب ممل نیست . در هر حال قدرت بیان مؤلف انکارناپذیر است ، بویژه که وی دیباچه کتاب را از صفحه یک تا صفحه شانزدهم همین ترجمه یعنی تا آغاز «مقدمه» بنشر مسجع اندلسی نگاشته که بنشر مسجع دیگر کشور های عربی زبان یا نثر مشرق تفاوت بسیار دارد ، یعنی درین شیوه نثر مسجع آخر جمله ها دویدو متوازن یا مقفی نیست بلکه گاهی حداکثر تا بیست جمله همه دارای یکنوع سجع هستند و مؤلف در چنین دیباچه متکلفانه و چنین شیوه دشواری اندیشه های نوین خود را درباره علم اجتماع و انتقاد از تاریخ های گذشته و لزوم تجزیه و تحلیل وقایع و بیان علل و اسباب آنها در نهایت استادی تعبیر کرده است .

ضمناً لازمست متذکر شوم که چون نثر مقدمه ابن خلدون بزبان عربی مغرب (اندلس و افریقیه) است بسیاری از تعبیرات آن برای کسانی که بیشتر در متون مشرق تتبع کرده اند دشوار و نامفهوم میباشد و چون بارون دسلان مترجم مقدمه بفرانسه بزبان عربی الجزیره و مراکش آشنائی داشته بسیاری ازین مشکلات را حل کرده است (ومن در حاشیه بعضی از آنها اشاره کرده ام) ازینرو حقا باید بگویم که سه جلد ترجمه دسلان و مخصوصاً کتاب ذیل قوامیس العرب تألیف دزی در ترجمه این کتاب بفارسی ، بسیار مورد استفاده واقع شده است .

گذشته از این کاتبان و مصححان باین نکته توجه نداشته اند که کلمات و الفاظ هم مانند کلیه شئون اجتماعی بشر دستخوش تحول و تغییراند و از اینرو دانشمندان علم

۲- رجوع به ابن خلدون، حیات و نراه الفکری،

۱- رجوع به ترجمه دسلان ج ۱ ص ۱۱۲ شود .

ص ۱۷۹ شود .

لغت نه تنها لغات هر ناحیه يك کشور و هر عصری را مورد تفحص دقیق قرار میدهند تا معانی مصطلح آنها را در آن ناحیه و در آن عصر بیابند بلکه چون لغات و کلماتی را که يك نویسنده یا شاعر در عصر خاصی بکار میبرد ممکنست از لحاظ مفهوم و تعبیر بالغات معاصران او در همان عصر متفاوت یافت ، لازم میسرند فرهنگهای خاصی برای آثار هر شاعر و نویسنده ای تدوین شود تا مردم بزبان و تعبیرات خاص هر يك آشنا گردند ، چنانکه مثلا ابن خلدون کلمه «عمران» را که مفاهیم تعمیر و عمارت و معمور و خلاصه آبادانی را میرساند بمعنی اجتماع بمعنی اعم بکار برده ، یا از کلمه «عصبیت» مفهوم وسیعی اراده کرده که در حقیقت باتشکیلات حزبی دوران معاصر تطبیق میشود ، و البته این مفهوم را نخست از نفوذ ایلی رؤسای قبایل بادیه نشین آغاز میکند و آنگاه آنرا در هر نفوذی که فرد در اجتماع کسب میکند خواه نژادی باشد یادینی یاسیاسی تعمیم میدهد و معتقد است که هیچ دعوت دینی یاسیاسی و هیچ جنبش و تحولی در اجتماع بدون چنین عصبیتی حاصل نمیشود . همچنین وی کلمه «ابنیه» را بمعنی خیمه ها و «مصانع» را بجای ابنیه و ساختمانها و «عوارض ذاتی» را بمفهوم قوانین و خواص يك دانش بکار میبرد و در نسبت به کلمه خلافت «خلافت» استعمال میکند و «کلمات حدثانیة» را که ابن جبیر هم بکار برده بمعنی اخبار غیبی بکار میبرد . با همه اینها عامل دیگری هم ممکنست در اختلاف نسخ آثار نویسنده یا شاعری مؤثر باشد که بهیچ يك از عوامل یاد کرده مربوط نباشد ، بلکه بتحول فکری و تغییر نظر خود مؤلف وابستگی داشته باشد و آن اینست که ما مشاهده میکنیم در عصر حاضر که صنعت چاپ متداولست و آثار نویسندگان و دانشمندان بچاپ میرسد پس از چندی نظر مؤلف در همان موضوعی که قبلا آنرا چاپ کرده است تغییر میکند و اندیشهها و نظریه های تازه تر و بهتری برای او حاصل میشود ، ازینرو در چاپهای بعدی همان کتاب تجدید نظر میکند .

در روزگار گذشته که آثار مؤلفان خطی بوده است نیز همین خصوصیت وجود داشته و مثلا مؤلف در نسخ بعدی تألیف خود حتماً تغییراتی میداده و آنها را بشاگردان خود یا خطاطان القاء میکرده است و بالنتیجه اینهمه اختلافات در نسخ خطی مشاهده میشود ، چنانکه در ضمن ترجمه احوال مؤلف خواهیم دید که وی هنگامیکه در مصر میزیسته در فصول مقدمه تغییراتی داده است و بنابراین نمیتوان بطور قطع اختلافات نسخ خطی قدیم را که بعدها از روی آنها خواهی نخواهی چاپهای مختلف هم بوجود آمده است تنها متوجه کاتبان و خطاطان یا مطابع و مصححان دانست ، بویژه که مصححان باسلوب علمی تصحیح آشنائی نداشته باشند .

ابن خلدون و ملیت عرب

موضوع مهمی که در مقدمه جلب توجه میکند اینست که ابن خلدون در فصول چندی قوم عرب را از نظر مقایسه با اقوام و طوایف دیگر عقب مانده و بی استعداد و خلاصه

دور از تمدن خوانده است و بهمین سبب درین عصر که مسئله ملیت در میان همه اقوام بشر جنبش های بزرگی پدید آورده است برخی از ملتهای عرب مؤلف را مورد نکوهش قرار داده اند. اینست که ابوخلدون ساطع الحصری نویسنده معاصر مصری در کتاب «دراسات عن مقدمه ابن خلدون» معتقد است که منظور مؤلف تنها عرب بادیه نشین بوده نه قوم عرب بطور کلی^۱ و درباره این موضوع از لحاظ لغوی و تفاوت میان عرب و عربی و اعراب و اعرابی به بحث مفصلی پرداخته است و مینویسد «نتایج سوئی که از تعبیر غلط کلمه عرب ببار آمده در کشور عراق بیارزترین وضعی نمودار گردیده است، زیرا وزیر معارف آن کشور در یک سخنرانی که در حضور معلمان آن کشور ایراد کرده کور کورانه بر ابن خلدون تاخته است بگمان اینکه وی دشمن عرب بوده و اظهار کرده است که باید کتب او را سوخت و قبر او را بنام ملیت (!) نبش کرد». اما با همه دلایلی که مؤلف مزبور آورده چنانکه در همین ترجمه خوانندگان ملاحظه خواهند کرد کاملاً نمیتوان این منظور را تأیید کرد. بخصوص که امویان و عباسیان با وجود صراحت آیه کریمه «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» مسئله برتری ژادری عرب را پیش آوردند و ملل غیر عرب را تحقیر میکردند. ازینرو نهضت بزرگ شعوبیه آغاز گردید و اقوام غیر عرب چون ایرانیان و رومیان و جز آنان کینه عرب را در دل گرفتند و با اعتقاد با اصول مقدس اسلام هرملتی درصدد استقلال کشور خویش برآمد و بالنتیجه خلافت بزرگ عباسیان واژگون گردید.

بنابراین ابن خلدون هم که از مردم اندلس بود و چنانکه در شرح حال او خواهیم دید حتی در نسب حضرمی وی هم تردید حاصل شده با آنهمه نبوغ و اندیشه روشن حتماً تحت تأثیر نهضت بزرگ شعوبی واقع شده است. در عین حال که با اصول و مبانی اسلام اعتقاد کامل داشته و حتی غالیان (غلات) و شیعیان را هم بدعت گذار میخوانده است، و از سوی دیگر مؤلف مخصوصاً در موارد بسیاری ایرانیان را بعظمت نام برده است. باری عقاید خصوصی مؤلف خواه از نظر مخالفت وی با اعراب، چه قوم عرب بطور کلی یا عرب بادیه نشین بقول نویسنده مزبور، و خواه از لحاظ تعصب وی در مذهب تسنن از اهمیت نظریات علمی وی نمیکاهد و امیدوارم خوانندگان با صرف نظر از معتقدات شخصی مؤلف به افکار و ابتکارات اجتماعی و تاریخی او که مبتنی بر اصول علمی است درنگند.

درخاتمه یادآور میشوم که با همه دقت و مواظبتی که برای ترجمه صحیح این کتاب نفیس بکار رفت و مدت دو سال شب و روز درین هدف بزرگ رنج بردم و کوششها کردم باز هم نمیتوانم بطور قطع ادعا کنم که سهوی نرفته و مرتکب خطائی نشده ام و البته برای ترجمه ای کاملاً مطمئن سالها وقت لازمست. ازینرو نگارنده هم عین نظر

۱- دراسات عن مقدمه ابن خلدون، صفحات ۱۶۷-۱۵۱.

مؤلف را در اینجا تذکر میدهم که میگوید «ولی من با این همه در میان مردم روزگار بقصور فهم خویش یقین دارم و بناتوانی خود از انجام دادن يك چنین تکلیفی معترفم و دوست دارم خداوندان کرامت و دانشمندان متبحر در آن بدیده انتقاد و اصلاح نگرند نه بچشم رضامندی و از آنچه سزاوار اصلاح است چشم پوشی نکنند چه خداوندان دانش را بضاعت مزجات و اعتراف بسرزنش و عیبجوئی رهائی بخش است و از یاران امید نیکی میروند»^۱.

در خاتمه از دوستان و دانشمندی که بوسایل مختلف نگارنده را در ترجمه این کتاب رهین محبت خویش قرار داده‌اند صمیمانه سپاسگزاری میکنم. در درجه اول باید راهنمائیهای دوستان دانشمند آقایان عباس زریاب خوئی و محمدتقی دانش‌پژوه را نام برم که در کتابخانه های سنا و دانشکده حقوق همه گونه یاری و راهنمایی کرده‌اند. همچنین از استاد گرامی آقای دکتر هشترودی و آقای سید احمد خراسانی سپاسگزارم که در فصل حساب و ریاضیات همه گونه مساعدت فرموده‌اند. همکاران عزیزم در لغت‌نامه دهخدا آقایان دکتر معین و علینقی منزوی و سید جعفر شهیدی نیز در هر فرصت از مساعدت خود دریغ نورزیده‌اند. همچنین لازمست از کلیه کارمندان بنگاه ترجمه و نشر کتاب و مخصوصاً از دوست گرامی و دانشمند جوان آقای غلامرضا تهامی سپاسگزاری کنم که در ضمن غلط‌گیری زحمت مقابله ترجمه را با چاپ «دارالکتاب اللبنانی» و برخی از متون دیگر متقبل شده و با دقت فراوان کمکهای شایانی بصحت این ترجمه نموده‌اند.

محمد پروین گنابادی

تهران، مهر ۱۳۳۶

آثار و احوال ابن خلدون

۱. آثار ابن خلدون

لسان‌الدین خطیب که نخست در مغرب اقصی و آنگاه در اندلس با ابن‌خلدون آشنایی و دوستی معنوی پیدا کرده ترجمه زندگی ابن‌خلدون را نوشته و در این شرح حال تألیفات دوست خود را بدینسان آورده است :

رساله‌ای در منطق ، رساله‌ای در حساب ، تلخیص برخی از نوشته‌های ابن‌رشد ، شرح قصیده برده ، تلخیص کتاب فخر رازی ، شرح رجزی در اصول فقه . معلوم است که این ادیب بزرگ پیش از انتقال ابن‌خلدون به قلعه ابن‌سلامه مقتول (بدار آویخته) شده و از اینرو ناگزیر در بیان تألیفات مزبور از کتاب عبر و مقدمه وی نام نبرده است .

ولی شگفت اینست که هیچیک از تألیفاتی که ابن‌خطیب یاد کرده اکنون در دست نیست و شگفت‌تر اینست که ابن‌خلدون نیز آنها را در ترجمه احوال خود نیاورده است .

روابط صمیمانه استواری که میان لسان‌الدین خطیب و ابن‌خلدون وجود داشته جای تردید در صحت نوشته‌های او درباره تألیفات ابن‌خلدون باقی نمیگذارد ولی چرا ابن‌خلدون این تألیفات را در ترجمه حال خود ذکر نکرده است ؟

در اینجا میتوان چنین پاسخ داد که تألیفات مزبور در نظر خود ابن‌خلدون بی‌اهمیت بوده است . با این شرایط بیشتر گمان میرود که رساله‌های مزبور بمثابة دفترچه‌های دوران تحصیل یا جزوه‌های تدریس بشمار میرفته است که از هرگونه آراء و نظریه‌های ابتکاری عاری بوده است و بهمین سبب ابن‌خلدون با آنها مباحث نکرده و نام آنها را در ترجمه احوال خود نیاورده است .

تنها کتاب مهمی که از تألیفات ابن‌خلدون برای ما باقی مانده است عبارت از تاریخی است که آن را بنام دراز :

« کتاب العبر و دیوان‌المبتدأ والخبر فی ایام العرب والعجم والبربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر » خوانده است . این تاریخ بر حسب تعبیر خود مؤلف مشتمل بر یک مقدمه و سه کتاب است :

مقدمه در فضیلت علم تاریخ و . . . کتابی که هم‌اکنون بنام « مقدمه ابن‌خلدون » معروفست در حقیقت « مقدمه و کتاب نخستین » کتاب العبر است .

کتاب العبر مشتمل بر هفت مجلد است :

کتاب دوم و سوم و چهارم و پنجم که ابن‌خلدون آنها را بنام « کتاب دوم » نامیده و از لحاظ اساس موضوع مشتمل بر تاریخ عرب و تاریخ اسلام و تاریخ مشرق است . کتاب ششم و هفتم که ابن‌خلدون خود آنها را بنام « کتاب سوم » خوانده و مشتمل بر تاریخ بربر و مغرب است . مجلد هفتم به « التعریف بابن‌خلدون » که شرح حال مؤلف این کتاب است منتهی می‌شود . کتاب العبر بطور کامل فقط یکبار طبع شده است که همان چاپ قدیم بولاق است ولی مقدمه چندین بار بچاپ رسیده است و التعریف که در آخر چاپ بولاق است نیز بتازگی بطور مستقل چاپ شده است .

ارزش کتاب العبر

ارزش تحقیقات و اخبار تاریخی کتاب العبر بر حسب اقسام مختلف آن متفاوتست و

میتوان گفت مهمترین و با ارزشترین مباحث آن همان قسمتهایی است که متعلق بتاریخ بلاد مغرب است، زیرا اطلاعاتی که در این قسمت کتاب العبر آمده جنبه ابتکاری دارد و ابن خلدون آنها را از کتب دیگر نقل نکرده بلکه خود آنها را گردآورده است، یعنی مطالب مزبور عبارت از اطلاعات و تجربیاتی است که وی در ضمن رفت و آمد با قبایل و اقامت در شهرهای گوناگون مغرب بدست آورده یا شرح وقایعی است که خود در آنها دخالت داشته است و بهمین سبب دومجلد مزبور از کتاب العبر مأخذ اساسی تاریخ بلاد مذکور از آغاز فتح اسلام تا قرون اخیر بشمار میرود و مورخان و خاورشناسانی که در تاریخ مغرب بتحقیق پرداخته اند میگویند بدون کتاب العبر هرگز اطلاع صحیحی از تاریخ بلاد مغرب و ملتها و طوایف آن در خلال اعصار مزبور بدست نمی آید. از اینرو می بینیم این قسمت تاریخ ابن خلدون به بیشتر زبانهای اروپایی بطور کامل ترجمه شده است، چنانکه این قسمت تاریخ وی بزبان فرانسه ترجمه شده و در سالهای ۱۸۵۲ و ۱۸۵۶ در دو جلد در الجزایر منتشر گردیده است و همچنین بار دیگر در پاریس در سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷ چاپ شده است.

ولی قسمتی از کتاب العبر که مربوط بتاریخ مشرق است مقتبس از تألیفات دیگرانست و از لحاظ مطالب با کتب معروف تاریخ این نواحی که دیگران تألیف کرده اند چندان اختلافی ندارد.

نکته قابل توجه اینست که خود مؤلف نیز هنگامیکه آهنگ تألیف کتاب العبر کرده اهتمام بتاریخ مغرب داشته است زیرا بگفته خود وی «بر احوال مشرق و ملل آن آگاه نبوده است» و در مقدمه باین موضوع اشاره کرده است.

مقدمه ابن خلدون از نظر دیگران

مقدمه ابن خلدون تنها در اوایل قرن نوزدهم مورد توجه خاورشناسان واقع گردید و در اواخر همان قرن از این مرحله درگذشت و دیگر دانشمندان اروپا نیز آنرا مورد تحقیق قرار دادند زیرا در اواخر قرن هفدهم در بلوا و در اوایل قرن نوزدهم سیلواسترداسی^۱ برخی از مطالب درباره ابن خلدون نوشتند^۲ و منتخباتی از مقدمه وی را انتشار دادند، لیکن نام ابن خلدون از میان نامهای هزاران تن از مؤلفان کشورهای اسلامی که مورد توجه خاورشناسان قرار گرفته بود آنچنان که باید نمودار جلوه گر نشده بود و هم مقدمه او در میان هزاران تألیف عربی که مورد مطالعه و تحقیق خاورشناسان بود شهرتی بسزا نیافته بود، زیرا منتخبات و مقالاتی که دو خاورشناس یاد کرده انتشار داده بودند برای جلوه گر ساختن اهمیت مقدمه و نمودار کردن ابداع فکری ابن خلدون کافی نبود. بنابراین میتوان گفت هنگامی بخوبی اهمیت ابن خلدون و اثر نفیس وی در نظر خاورشناسان جلوه گر شد که هامر^۳ و شوئتر^۴ درباره ابن خلدون رسالاتی انتشار دادند.

چنانکه هامر نخست رساله ای بآلمانی درباره بعضی از جهات تاریخ اسلام منتشر ساخت و در آن برخی از عقاید و نظریه های ابن خلدون اشاره کرد و او را به نام «منتسکیوی عرب»

۱- D' Herbelot : Bibliothèque Orientale ۲- De Sacy ۳- در صورتی که اروپاییان سالها

پیش از شناختن ابن خلدون مورخان چون مسعودی و ابوالفدا و ابن العبری و ابن خلکان و ابن عربشاه را شناخته بودند و تاریخ ابن عربشاه (تاریخ تیمور) در نیمه قرن هفدهم در انگلستان با همان متن عربی انتشار

یافته بود . ۴- Hammer ۵- Schulz

ملقب ساخت و آنگاه مقاله‌ای در مجله آسیایی بزبان فرانسه (۱۸۲۲) درباره مقدمه ابن‌خلدون منتشر کرد که مورد توجه خاورشناسان واقع گردید. وی در آن مقاله نوشت: در مقدمه دو خصوصیت بارز یعنی داوری درست و انتقاد صحیح نظر هر خواننده‌ای را بخود معطوف میدارد و هم افزود «در میان تألیفات شرقی کمتر کتابی نظیر این تألیف ابن‌خلدون میتوان یافت که شایسته ترجمه بطور کامل باشد».

هامر در این هنگام بگردآوری اسناد لازم برای کتاب تاریخ بزرگ خود درباره دولت عثمانی مشغول بود و میکوشید منابع شرقی را با منابع غربی مقابله کند و بهمین سبب با رجال دولت عثمانی در پایتخت آن کشور آمیزش میکرد و بمطالعه اسناد و کتب خطی کتابخانه‌های آن کشور میپرداخت. وی در ضمن این امر دریافت که رجال دولت عثمانی بخصوص ترجمه ترکی مقدمه ابن‌خلدون را با دل‌بستگی عظیمی میخوانند، از اینرو در مقاله یاد کرده نوشت: «مقدمه ابن‌خلدون از مهمترین تألیفاتی است که در پایتخت دولت عثمانی شهرت دارد و از کتبی است که کلیه رجال و وزیران و امرا و عسوم روشنفکران و کارکنان دستگاههای مختلف دولت عثمانی آنرا مطالعه میکنند».

و برای تأیید گفتار خود در اهمیت کتاب مزبور عناوین فصول باه‌های پنجگانه مقدمه را منتشر ساخت و اظهار تأسف شدید کرد که بریاب ششم اطلاع نیافته است^۱، چه وی میدانست که این باب از مهمترین منابعی بوده است که حاجی خلیفه در تدوین کشف‌الظنون از آن استفاده کرده است.

پس از انتشار این مقاله دیری نگذشت که بدنبال هامر مستشرق دیگری بنام گارسن دوتاسی^۲ مقاله‌ای انتشار داد و در آن یادآور شد که وی در کتابخانه دولتی پاریس به نسخه کاملی از مقدمه ابن‌خلدون دست یافته و در ضمن عناوین باب ششم آنرا منتشر ساخت و بدین ترتیب مقاله هامر را تکمیل کرد.

آنگاه شولتر در سال ۱۸۲۵ با منطق نیرومندی بتبلیغ درباره مقدمه ابن‌خلدون پرداخت و مقاله‌ای در این باره زیر عنوان «درباره تألیف بزرگ تاریخی انتقادی» در مجله آسیایی منتشر کرد و در آن مقاله تذکر داد که باید متن کامل این کتاب بفرانسه ترجمه شود. وی شیوه‌ای را که خاورشناسان در آن روزگار دنبال میکردند بدینسان مورد انتقاد قرارداد: «آنها» خاورشناسان» بویژه اهتمام بشاعران دارند و مورخان و متفکران را فرو میگذارند و بموازات همین روش از یکسو درباره سخیف‌ترین آثار تحقیق میکنند و از سوی دیگر مهمترین تواریخ را مورد توجه قرار میدهند و عنایت آنان در هر دو مورد یکسان است و از اینرو اغلب مطالب ناچیز و بیفایده، از فلسفه که شایسته است تمام شیفتگان تعمق و اندیشه بدان توجه کنند باز شناخته نمیشود».

آنگاه بی‌بحث درباره اهمیت اروپاییان به ادبیات لاتینی در عصر بیداری اروپاییان (رنسانس) می‌پردازد و می‌گوید:

«شکی نیست که اگر نیاگان ما تنها بغزلیات ادبیات لاتینی توجه میکردند و ما را به نوشته‌ها و آثار متفکران و مورخان آشنا نمیساختند، امروز معلومات ما بی‌اندازه درباره ادبیات مزبور ناقص بود و اندیشه بسیار غلطی در خصوص آن داشتیم، همچنانکه اکنون ما در برابر ادبیات عرب نیز در چنین وضعی هستیم».

۱- گویا پیری زاده فقط بترجمه باه‌های پنجگانه مقدمه ترکی همت‌گماشته و از ترجمه باب ششم آن صرف نظر کرده بوده است. ۲- Garcin de Tassy

«برای اینکه مردم را بمرحله‌ای برسانیم که بتوانند نبوغ جاویدان عرب (تمدن اسلامی) را درک کنند و بطرز تفکر این ملتی که جهان را فتح کرد و علوم را محافظت نمود آشنا شوند بعقیده من باید روشی پیش گیریم که دیگر «اطلال» معلقات سبع و مبالغات متنبی را اینهمه تکرار نکنیم».

سپس مینویسد: «من این ملاحظات را تحت تأثیر مطالعه کتابی خطی که بتازگی بدان دست یافته‌ام نوشتم و بسیار متأسفم که این نسخه بچاپ نرسیده و بطور کامل ترجمه نشده‌است». این مقاله شولتز در میان خاورشناسان انعکاس عمیقی بخشید و آنها را وادار کرد که بنقل و ترجمه بعضی از فصول مقدمه همت گماشند، ولی نسخ خطی مقدمه در آن روزگار معدود بود و از اینرو این جنبش هنگامی سرعت کافی پیشرفت کرد که کاترمر بسال ۱۸۵۸ بطبع مقدمه درسه جلد اقدام کرد.

خاورشناس مزبور پس از آنکه از طبع مقدمه فراغت یافت بترجمه آن نیز آغاز کرد لیکن وی پیش از آنکه این منظور خویش را بیابان رساند درگذشت.

اما پس از وی بارون دسلان این وظیفه خطیر را به عهده گرفت و بسرعت آنرا بیابان رسانید و در نتیجه ترجمه وی با مقدمه‌ای مفصل و شروح و تعلیقات بسیار درسه جلد بطبع رسید و جلد اول آن درسال ۱۸۶۲ و بقیه درسال ۱۸۷۸ انتشار یافت.

ترجمه مزبور موجب شد که مقدمه ابن خلدون از دایره محدود اطلاع خاورشناسان خارج گردید و در دسترس دانشمندان و متفکران اروپا قرار گرفت.

پس از انتشار این ترجمه و تحقیقاتی که درباره آن انتشار یافت ارزش مقدمه بکمال روشن شد زیرا تا آن روزگار کتاب مزبور تنها در دایره تحقیقات خاورشناسان قرار داشت که اهتمام کاملی بزبان عربی داشتند و این گروه بطبع در وضعی بودند که نمیتوانستند بارزش حقیقی مقدمه پی ببرند بویژه که مهمترین و بدیع‌ترین فصول مقدمه درباره مسائل جامعه‌شناسی بود و این دانش در آن روزگار هنوز نخستین مراحل تدوین را می‌گذرانید و مسائل آن دور از دسترس خاورشناسان و بکلی خارج از دایره معلومات آنان بود.

به همین سبب میتوان گفت که دسلان با این ترجمه خدمت بزرگ و گرانبهایی به معرفی مقدمه کرده است.

انتشار ترجمه فرانسه مقدمه در دانشمندان و متفکرانی که از آن آگاه شدند تأثیری عمیق بخشید و دانشمندان اروپا از نبوغ این متفکر بزرگ عرب سخت در شگفت شدند، چه آنان دریافته‌اند که وی بر بسیاری از محققان اروپایی در آراء و نظریه‌های باارزش و مهم سبقت جسته است.

از آن پس دانشمندان اقتصاد و تاریخ و جامعه‌شناسی عقاید و نظریه‌های ابن خلدون را مورد مطالعه قرار دادند و انظار دیگران را به عقاید گرانبهایی وی که از نظر دانشمندان اروپا بسیار نوین بشمار میرفت و بتازگی مورد بحث و تحقیق آنها واقع شده بود متوجه ساختند، و روشن گردید که برخی از معلومات ثابت درباره تاریخ علوم باید در نتیجه حقایق روشنی که در مقدمه مورد بحث قرار گرفته است تغییر یابد، زیرا در مثل آنان پیش از مطالعه مقدمه می‌پنداشتند نخستین کسی که در فلسفه تاریخ ببحث پرداخته و یگوا است ولی از آن پس دانستند

۱- ویکو، Cloranni Battista Vico، در ناپل بسال ۱۶۶۷ متولد شده و در همان شهر بسال ۱۷۴۴ درگذشته است. وی را اروپاییان نخست بلقب «پایه‌گذار فلسفه تاریخ» و آنکاه به لقب «پایه‌گذار جامعه‌شناسی» خوانده‌اند.

که ابن‌خلدون در مقدمه خویش بیش از سه قرن و نیم پیش از ویکو درباره فلسفه تاریخ گفتگو کرده است. و نیز گمان می‌کردند که نخستین بار اگوست کنت جامعه‌شناسی را پایه‌گذاری کرده و اصول آنرا بر اساسی علمی مبتنی ساخته است، لیکن پس از انتشار مقدمه فهمیدند که ابن‌خلدون بیش از چهار قرن و نیم پیش از اگوست کنت این دانش را پایه‌گذاری کرده است. و نیز مشاهده کردند که بسیاری از اصول و عقاید ابتکاری دانشمندان اقتصاد و جامعه‌شناسی مانند ژان پاتیسست سای و کارل مارکس و باکونین در اواسط قرن نوزدهم، در قرن چهاردهم در مقدمه ابن‌خلدون مندرج بوده است، منتها این عقاید را گاهی به صورت بذرها و قلمه‌های کوچک و گاهی بصورت نهال‌هایی که بخوبی رشد کرده باشد در تالیف وی یافتند.

و همین سبب است که می‌بینیم مطالعه مقدمه ابن‌خلدون مایه حیرت و شگفتی صاحب‌نظران و دانشمندان محقق اروپا گردیده و همین حیرت آنانرا بنشر مقالات و رساله‌ها و کتبی درباره نظریات وی وادار کرده است.

نوشته‌های اروپاییان را درباره ابن‌خلدون و مقدمه او می‌توانیم به گونه‌ای اساسی

تقسیم کنیم:

۱ - مطالعاتی که با استقلال بمنظور تحلیل و معرفی عقاید ابن‌خلدون انجام گرفته و بصورت کتابی مستقل یا مقاله‌ای خاص در مجلات علمی منتشر شده است.

۲ - تحقیقاتی که درباره ابن‌خلدون و مقدمه او در ضمن کتب خاصی مربوط به فلسفه اسلامی یا تاریخ ممالک اسلامی یا تاریخ علوم عرب و مسلمانان انتشار یافته است.

۳ - تحقیقاتی که درباره ابن‌خلدون و نظریات او در کتب علمی عمومی مربوط به تاریخ یا اقتصاد یا جامعه‌شناسی یا تاریخ علوم مزبور منتشر شده است. پیداست که تحقیقات نوع نخستین دارای اهمیت بیشتر است زیرا خواهی نخواهی از لحاظ کمیت افزونتر و از نظر تحلیل عمیقتر و از جنبه بحث و تحقیق دقیقتر است چه کتب و نوشته‌های مزبور یا بمطالعه و کنجکاوی در کلیه فصول مقدمه اختصاص دارد یا به برخی از موضوعات گوناگون آن.

لیکن آثاری که از نوع سوم درباره مقدمه نوشته شده است از همه انواع یاد کرده با ارزش‌تر است، زیرا در اینگونه کتب و مقالات پایگاه ابن‌خلدون در دانش و تاریخ دانش بصورتی شاملتر و کاملتر تعیین شده است و میتوان گفت ابن‌خلدون بمنزلت شایسته‌ای که در تاریخ دانشها و اندیشه‌های بشری داشت نرسید مگر پس از انتشار اینگونه کتب و این نوع مطالعات عمومی، زیرا تألیفات نوع نخست اغلب در همان دایره خواص (خاورشناسان) محدود بود لیکن تحقیقات گونه سوم بطور کلی در میان همه متفکران و روشنفکران انتشار یافت و موجب شهرت کنونی ابن‌خلدون گردید. مهمترین نمونه‌های تألیفات نوع نخست درباره ابن‌خلدون عبارت از مطالعات مخصوصی است که خاورشناسانی مانند شمیت^۱، روزنتال^۲، ون‌گرم^۳، لوین^۴، بول^۵، گابریلی^۶، انجام داده و نتیجه تحقیقات خود را بزبانهای انگلیسی و آلمانی و روسی و فرانسوی و ایتالیایی منتشر ساختند و همچنین است مقالات خاصی که بخامه رنه موئی^۷، کولوزیو^۸، فریرو^۹، گومپلویچ^{۱۰} در این زمینه نوشته شده است.

۱- N. Schmidt ۲- Rosenthal ۳- A. von Kremer ۴- Lewine ۵- G. Bouthouli

۶- Gabrieli ۷- R. Maunier ۸- Colosio ۹- Ferreiro ۱۰- Gumplovitz

مهمترین نمونه‌های گونه دوم درباره ابن خلدون مطالبی است که کارادو^۱ در کتاب خود بنام «متفکران اسلام» و دو بویر^۲ در تألیف خویش موسوم به «تاریخ فلسفه در اسلام» و ریختز^۳ در کتابش بنام «مورخان عرب» و کلیمان او آره^۴ در کتاب «ادبیات عربی» و نیکلسون^۵ در «تاریخ ادبیات عرب» و گو تیه^۶ در کتاب خود موسوم به «اعصار تاریخ در مغرب» و فوریگه^۷ در «تاریخ افریقیه شرقی در روزگار فرمانروایی اسلام» نوشته‌اند. از مهمترین نمونه‌های گونه سوم مطالبی است که فلینت^۸ در کتاب خود بنام «تاریخ فلسفه تاریخ» نوشته است و همچنین مطالبی که دانشمندی مانند وارد^۹ در تألیف خود موسوم به «جامعه‌شناسی نظری» و راپاپور^{۱۰} در کتاب «فلسفه تاریخ چون علم تکامل است» و رنه مونیه^{۱۱} در کتاب «مدخل دانش جامعه‌شناسی» و توینی^{۱۲} در تألیف بزرگ خود بنام «مطالعه‌ای در تاریخ» برشته تحریر آورده‌اند.

تلخیص و نشان دادن کلیه نوشته‌هایی که درباره ابن خلدون منتشر شده از حوصله این گفتار بیرون است و از اینرو در اینجا به نمونه‌های موجزی از مهمترین کلماتی که درباره وی بزبان و قلم دانشمندان جاری شده اکتفا می‌کنم تا منزلت و پایگاه او در دو دانش تاریخ و جامعه‌شناسی آشکارتر گردد:

دانشمند جامعه شناس لودویک گومیلویچ زیر عنوان «متفکر جامعه شناس عرب در قرن چهاردهم» درباره ابن خلدون بی‌حتمی پرداخته و پس از اشاره باینکه پایگاه ابن خلدون چنانکه سزاست شناخته شده است می‌گوید «رواست که ابن خلدون را متفکری امروزی بتمام معنی این کلمه و از کلیه جهات، در نظر گیریم . . .»

وی در بیان تفاوت‌هایی که میان اقوام مختلف دیده میشود مرتکب خطای متفکران قرن هجدهم شده است، او حوادث اجتماعی را با خردی متین و استوار مورد مطالعه قرار داده و در این موضوع نه تنها پیش از اگوست کنت بلکه مقدم بر ویکو نیز آراء و عقاید بسیار عمیقی اظهار کرده است . . .

در حقیقت نوشته‌های ابن خلدون در این باره عبارت از همان مسائلی است که ما در این عصر آنها را بنام جامعه‌شناسی (سوسیولوژی) می‌خوانیم .

استفانو کولوزیو در «مجله عالم اسلامی» فرانسه بسال ۱۹۱۴ متنی تحقیقی درباره ابن خلدون نوشت^{۱۳}:

«هیچکس نمیتواند انکار کند که ابن خلدون مناطق مجهولی را در عالم اجتماع کشف کرده است. وی بر ماکیاولی و منتسکیو و ویکو در ایجاد و وضع دانش نوینی که عبارت از نقد تاریخی است پیشی جسته است . . .»

۱- Carra de Vaux ۲- De Boer ۳- G. Richter ۴- Cl. Huart ۵- R. Nicholson

۶- Gautier ۷- Faure-Biguier ۸- R. Flint ۹- F. L. Vard ۱۰- Ch. Rappaport

۱۱- René Maunier ۱۲- A. Toynbee ۱۳- این مقاله را استاد عمر فاخوری بربی برگرداند.

و در ضمن رساله خویش موسوم به «آراء غربیه فی مسائل شرقیه» در سال ۱۹۲۵ در دمشق طبع کرده است.

افتخار بنیان‌گذاری نظریهٔ جبر اجتماع^۱ نصیب وی میشود که قرن‌ها پیش از پیروان فلسفهٔ اثباتی^۲ و دانشمندان روانشناس در این باره بحث کرده است، این مورخ مغربی عظیم اصول و نظریه‌های عدالت اجتماعی و اقتصاد سیاسی را پنج قرن پیش از کونسیدران و مارکس و باکونین کشف کرده است . . .

همچنانکه نظریه‌های ابن‌خلدون دربارهٔ اجتماع مشکل‌آور در نخستین صف فلاسفه تاریخ قرار میدهد افکار و عقاید او دربارهٔ نقش کار و مالکیت و مزد نیز او را پیشوا و پیشقدم دانشمندان اقتصاد این عصر جلوه‌گر میسازد».

گولوزیو در ضمن این تحقیقات خود از گفتار **اماری**، خاورشناس و مورخ بزرگ ایتالیایی که بخصوص در تاریخ عهد عربی اسلامی صقلیه (سیسیل) شهرتی بسزا یافته است، استدلال میکند. وی معتقد بوده است که: «ابن‌خلدون نخستین نویسنده‌ایست که در جهان در موضوع فلسفهٔ تاریخ بحث و تحقیق آغاز کرده است».

ناتانیل اشمیت استاد دانشگاه کورنیل آمریکا در سال ۱۹۳۰ رساله‌ای بنام «ابن‌خلدون، مورخ و جامعه‌شناس و فیلسوف»^۳ منتشر ساخته و در آن عقاید و آراء ابن‌خلدون را بتفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و با دیگران در این معنی همداستان شده است که بحق باید ابن‌خلدون را پایه‌گذار فلسفهٔ تاریخ و دانش جامعه‌شناسی شناخت. از آنجمله میگوید: «ابن‌خلدون میدان تاریخ حقیقی و طبیعت و ماهیت آنرا کشف کرد و او فیلسوفی است مانند **اگوست کنت** و **توماس یکل** و **هربرت اسپنسر**. و فلسفهٔ تاریخ او مانند فلسفهٔ **هگل**^۴ تحلیلی از قضا و قدر نیست، منظور او از آوردن آیات قرآن در ضمن تحقیقاتش اینست که بخواننده بفهماند فلسفهٔ او با نصوص قرآن موافق است».

وی در دانش جامعه‌شناسی بمقامی نایل آمده است که حتی **اگوست کنت** در نیمهٔ قرن نوزدهم بدان نرسیده است» و نیز میگوید: «اگر متفکرانی که در این قرون اخیر دانش جامعه‌شناسی را بنیان‌گذاری میکردند به مقدمهٔ ابن‌خلدون دست می‌یافتند از حقایقی که وی پیش از آنان کشف کرده و شیوه‌هایی که این نابغهٔ عرب سالیان دراز مقدم بر آنها ابتکار کرده بود بسی بهره‌ها میبردند و میتوانستند در این دانش نوین سریعتر و بهتر پیشرفت کنند».

گارادوو یکی از خاورشناسان در کتاب خویش موسوم به «متفکران اسلام» در ضمن بحث درازی راجع باین خلدون میگوید «ابن‌خلدون نویسندهٔ قرن چهاردهم از نظر اهتمام و علاقه به تحقیق تاریخ تکامل و موجبات تجدید و پیشرفت در میدانی گام نهاده است که بسا مترقی‌ترین اندیشه‌های مردم اروپا در عصر حاضر تطبیق میکند».

گوئیبه استاد دانشگاه الجزایر در کتاب خود بنام «اعصار تاریک در مغرب» فصل درازی به ابن‌خلدون اختصاص داده و با آنکه تا حدی از بیطرفی علمی دور شده و در نتیجه

۱- اصول عقایدی که آثار وقایع را تنها با عوامل و اسباب و علل آنها تفسیر میکند، یا طریقه‌ای فلسفی که تمین تمام هستیها را به علل جبری و اجتناب ناپذیر نسبت میدهد. ۲- طریقه‌ای فلسفی که بوسیلهٔ **اگوست کنت** پایه‌گذاری شده است و اساس آن مبتنی بر اینست که واقفیت ادبای را نمیتوان شناخت مگر بوسیلهٔ حقایق مثبت و مسلمانی که از راه مشاهده و تجربه بدست آمده باشد. ۳- N. Schmidt : Ibn Khaldūn, Historian, Sociologist, and Philosopher ۴- نویسنده و مورخ اجتماعی انگلیسی صاحب تألیف مشهور در تاریخ تمدن انگلیس (۱۸۲۱-۱۸۶۲). ۵- فیلسوف انگلیسی و پایه‌گذار فلسفهٔ تکامل (۱۸۲۰-۱۹۰۳). ۶- فیلسوف بزرگ آلمانی که در فلسفهٔ دین و مسائل روحانی و الهی بتحقیق پرداخته است (۱۷۷۰-۱۸۳۱).

روش وی به سوء تعبیر برخی از قسمتهای مقدمه منجر گردیده است، در عین حال بی‌اندازه به ابن‌خلدون با دیدهٔ حیرت و شگفتی مینگرد و میگوید:

«هر چند سرزمین مغرب کمتر دارای مردان بزرگ بوده است با این همه در آن بچند نام بر میخوریم که میتوانیم آنها را در ردیف ابن‌خلدون قرار دهیم مانند آنیبال^۱ یا قدیس اوگوستین^۲. در حقیقت مرتبهٔ شایسته‌ای که ابن‌خلدون باید در خاطر بشریت داشته باشد اینست که وی در صف چنین بزرگانی قرار گیرد ولی جای تأسف است که هنوز ابن‌خلدون در ذهن بشر بدین پایگاه ارتقاء نیافته است زیرا گروهی که او را میشناسند اندکند. این پایگاه بزرگواری که امروزه مرده است، لااقل باید در نزد ما، ملت فرانسه، زنده شود».

استاد وارد^۳ آمریکایی در کتاب خویش بنام «دانش جامعه‌شناسی نظری» در ضمن مبحث اصول جبری در حیات اجتماعی^۴ چنین مینویسد: «گمان میکردند نخستین کسی که اصل عقیدهٔ جبر حیات اجتماعی را بیان کرده است منتسکیو یا ویکو بوده است، در صورتیکه نخستین بار ابن‌خلدون در قرن چهاردهم و مدتها پیش از آنان در این موضوع بحث کرده و معتقد بوده است که اجتماعات بشری از قوانین تغییرناپذیر و ثابتی پیروی میکنند».

استاد فلینت انگلیسی در کتاب خود بنام «تاریخ فلسفهٔ تاریخ» میگوید در زمینهٔ علم تاریخ و فلسفهٔ آن فرهنگ عرب بنام دانشمندی آراسته است که از درخشنده‌ترین نامها بشمار میرود، چه نه در دنیای کلاسیک قرون قدیم و نه در دنیای مسیحی قرون وسطی میتوان چنین نامی بدست آورد که در درخشندگی مشابه آن باشد، آری نخستین نویسنده‌ای که تاریخ را همچون دانش خاص و مستقلی شمرد و در آن ببحث پرداخت ابن‌خلدون است».

دوبویر^۵ استاد دانشگاه آمستردام در خاتمهٔ کتاب خود موسوم به «تاریخ فلسفه در اسلام»^۶ بحثی باین‌خلدون اختصاص داده و در این باره میگوید «در مقدمهٔ فلسفی ابن‌خلدون بسیاری از ملاحظات روانشناسی و سیاسی دقیق را میتوان یافت، و کتاب مزبور رو به مرفته اثر بدیع و مبتکرانه است».

حقیقت اینست که گذشتگان حق مشکل تاریخ را ادا نکرده و دربارهٔ آن بمطالعهٔ عمیق نپرداخته‌اند. راست است که متقدمان تألیفات تاریخی بسیاری برای ما بیادگار گذاشته‌اند که از حیث اسلوب نیکوست لیکن آنها بهیچ‌وجه تاریخی که مبتنی بر اساس فلسفی باشد و علم مستقلی بشمار رود برای ما تدوین نکرده‌اند. آنها علت نرسیدن بشریت را بمرحلهٔ عالی مدنیت در روزگارهای کهن بصورت دیگری توجیه میکردند و آنرا بحوادث ابتدایی همچون زلزله‌ها و طوفان‌ها مستند میساختند از سوی دیگر فلسفهٔ مسیحی کلیهٔ وقایع تاریخ را چه آنها که روی داده و چه آنها که در شرف روی دادند بمشیت و ارادهٔ خدا نسبت میداد.

نخستین کسی که بر آن شد تا تکامل اجتماع را به علل نزدیک آن پیوند دهد و با ادراک و فراست دقیق مسائل آنرا با دلایل مقنع بیان کند ابن‌خلدون بود. . . هنگامیکه وی راه دانش نوینی را هموار میساخت ناگزیر تنها بمسائل مهم آن اشاره کرد و باجمال در موضوع و روش آن ببحث پرداخت ولی وی امیدوار بود که آیندگان پس از وی تحقیقات او را دنبال کنند و مسائل نوینی بر آن بیفزایند و باندیشهٔ درست و دانش مسلم اتکاء کنند.

۱- Annibal - ۲ St. Augustin - ۳ Ward - ۴ Déterminisme social - ۵ De Boer

۶- این کتاب بقلم استاد محمد عبدالهادی ابوریحانه بعلی ترجمه گردیده و بسال ۱۹۳۸ در قاهره طبع شده است.

آرزوی ابن‌خلدون تحقق پذیرفت ولی نه بدست مسلمانان و همچنانکه وی در ابتکار این موضوع پیشقدم بود پس از او نیز در خاور جانشینی در تحقیقات وی پدید نیامد. ولی با این همه کتاب او روزگار درازی در مشرق تأثیر بخشیده بود و بسیاری از رجال سیاسی مسلمانان (عثمانی) که از آغاز قرن پانزدهم بر بیشتر پادشاهان و مردان سیاسی اروپا برتری و تسلط یافته بودند از کسانی بشمار میرفتند که مقدمه ابن‌خلدون را میخواندند. شاید تازه‌ترین و جامعترین تحقیقاتی که در موضوع فلسفه تاریخ نوشته شده چندین مجلد کتاب تألیف توینبی استاد دانشگاه اکسفورد بنام «مطالعه‌ای در تاریخ» است. این تألیف درشش جلد میباشد که جلد ششم آن سال ۱۹۳۹ منتشر شده است.

توینبی در این مجلدات بکرات از ابن‌خلدون نام میبرد و عقاید و نظریه‌های وی در پیش از ده موضع اشاره میکند که گاهی بعضی از موارد مزبور چندین صفحه کتاب را فرامیگیرد. وی ابن‌خلدون را از هوشمندان و نوایغ می‌شمرد و در مقدمه او دلایل روشنی بر «وسعت نظر و تحقیق عمیق و قدرت تفکر» او می‌یابد و نبوغ وی بسیار در نظر او شگفت جلوه‌گر میشود.

مؤلف مزبور در عین حال از نقائصی که در مقدمه موجود است غفلت نکرده و بویژه از نظر انطباق احکام آن بر اجتماعات غربی و تواریخ ملتهای اروپایی که ابن‌خلدون متعرض آن نشده گفتگو کرده است، لیکن وی این نقائص را مربوط بشرایط و محیط خاص و شواهد و وقایعی تاریخی میدانند که ابن‌خلدون در آن شرایط پرورش یافته و بروقایع مزبور آگاه شده است.

سپس برای تأیید این استدلال خود میگوید: «اگر فیلسوفی سیاسی که بر فهم آراء و نظریه‌های ابن‌خلدون توانایی میداشت در خلال چهار قرن اول تاریخ غربیان در عالم مسیحی اروپاییان پدیدار می‌آمد نابعه خیالی مزبور بکمال عقاید و نظریه‌های ابن‌خلدون را برای شواهد و وقایع تاریخی مخصوص که در حدود اندیشه و عقل اروپاییان آن قرون بوده است، تفسیر فلسفی پسندیده‌ای تلقی میکرد».

پس از شرح وقایعی که در آن روزگاران روی داده است، توینبی بدینسان بر مطالب خویش می‌افزاید «در سیاق این سخن لازم است قاعده‌ای را که در این مطالعات تاریخی بعنوان نخستین شیوه کار برگزیده‌ایم یادآور شویم. این قاعده تصریح میکند که هر اندیشه تاریخی بیگمان نسبی است و تابع شرایط زمانی و مکانی صاحب اندیشه است، این قانون طبیعت بشری است که هیچ نابعه انسانی را ممکن نیست از آن استثنا کرد».

توینبی در ضمن اشاره بچگونگی نوشتن مقدمه و اینکه ابن‌خلدون آنرا در دوره اعتزال از امور سیاسی و عالم تنهایی در قلعه ابن‌سلامه نوشته مینویسد: «مرد فعالی که بانزوا پناه برده بود سرانجام تغییر شکل داد و بصورت فیلسوف جاودانی درآمد که قدرت اندیشه او در ذهن هر کس که مقدمه را بخواند همواره زنده میماند». سرانجام توینبی درباره ابن‌خلدون بقضاوت گرانهای بدینسان میپردازد:

«ابن‌خلدون در مقدمه‌ای که برای تاریخ عمومی خود نوشته بدرک و تصور و ابداع فلسفه‌ای برای تاریخ نایل آمده است که بیشک در نوع خود از بزرگترین اعمال بشمار میرود، فلسفه‌ای که با هر عقلی در هر زمان و مکان تطبیق میکند».

دکتر طه حسین رساله‌ای بنام «فلسفه اجتماعی ابن خلدون»^۱ بزبان فرانسه نوشته و هنگام تحصیل در دانشگاه سربون آنرا بعنوان رساله تحصیلی (تز) گذرانده است. این رساله در سال ۱۹۱۸ در پاریس منتشر شده و سپس استاد عبدالله عنان آنرا به عربی ترجمه و در سال ۱۹۲۶ در قاهره منتشر کرده است.

وی در این رساله انتقاداتی از ابن خلدون کرده و بخاورشناسانی که از مقام ابن خلدون تجلیل کرده‌اند تاخته است، از آنجمله میگوید: «ابن خلدون تاریخ را علم مستقلی نمیدانسته و جنبه علم بآن نداده است و دانشمندان اروپایی که درباره وی چنین قضاوت بیهوده‌ای کرده‌اند بعلت اشتباهی است که دسلان در ترجمه کلمه «علم» کرده و آنرا مرادف Science دانسته‌است، در صورتیکه کلمه علم در عربی گاهی بمعنی معرفت است که باید در فرانسه آنرا مرادف Connaissance یا Savior دانست و عرب از کلمه معرفت یا لغت علم بطور مطلق، هر چه را که بتوان حفظ کرد اراده میکند چنانکه آداب و سنت نبی و قصه مجرد را علم میدانند^۲ هر چند دارای خصوصیات و قوانین علمی نباشند».

اما این ادعای دکتر طه حسین را ابوخلدون ساطع الحصری رد کرده است و مینویسد: شکی نیست که کلمه «علم» بنهایی هر گرسبب نخواهد شد که ابن خلدون را بنیان‌گذار علم تاریخ بدانیم ولی تردیدی هم نیست که دانشمندانیکه دکتر طه حسین با نان اشاره کرده تنها بدین موجب که ابن خلدون گفته است «تاریخ علمی است» اینهمه اظهار نظر و بحث در این باره نکرده‌اند، چنانکه در مثل استاد فلینت بیش از ربع قرن بتحقیق و مطالعه درباره فلسفه تاریخ و دانش تاریخ پرداخته و تمام کتبی را که در این موضوعات از عهد ارسطو و افلاطون تا اواخر قرن نوزدهم بزبانهای مختلف نوشته شده است مورد انتقاد و تجزیه و تحلیل قرار داده است، آیا معقول است چنین مورخ متفکری درباره ابن خلدون تنها باستناد چنین تعبیری اظهار نظر کند؟ و بقول دکتر طه حسین فریب کلمه غلطی را خورده باشد که دسلان آنرا ترجمه کرده و خود وی بمفهوم کلمه «علم» بمعنی اعم پی‌برده باشد؟

من شکی ندارم که هر کس تألیفات فلینت را از تاریخ فلسفه تاریخ در فرانسه و آلمان گرفته تا تاریخ فلسفه تاریخ عمومی بخواند و بر انتقادات مختلف او آگاه شود، بی‌تردید معتقد خواهد شد که آنچه وی درباره ابن خلدون نوشته است ممکن نیست تنها بکلمه «علم» مستند باشد بلکه ناگزیر باید بمجموعه عقاید ابن خلدون و کلیه مسائلی که در مقدمه مشهور وی آمده است متکی باشد.

اینک کاری به فلینت نداریم و موضوع را از نظر علمی مورد بحث قرار میدهیم: فرقی میان علم و معرفت چیست؟ و عبارت دیگر تفاوت میان «معرفت علمی» و «معرفت عادی» کدامست؟ پیداست که «دانش» از معلومات منظمی تشکیل می‌یابد که علل آنها به معلولها پیوسته باشد و قوانین همزمانی و تعاقبی^۳ را که در حادثه‌ها متجلی میشود آشکار کند و نظر علمی بحوادث آنستکه تنها بروی دادن وقایع اکتفا نکند بلکه بکوشد تا قوانین متعلق باین وقایع را نیز کشف کند و عللی را که موجب آن وقایع شده است بجوید.

اکنون اگر عقیده ابن خلدون را در تاریخ از این نظر مورد تحقیق قرار میدهیم، می‌بینیم که او نیز بوجود علل و موجباتی که بحدوث و وقایع تاریخ منجر میشود اعتقاد دارد چنانکه هم معتقد بوجود قوانینی کلی است که بر همه ملت‌های مختلف در سراسر کشورها و در همه

۱- la Philosophie sociale d' Ibn Khaldoun - ۲ رجوع به ص ۳۴ کتاب فلسفه اجتماعی ابن خلدون

شود . - ۳ Lois de succession et de coexistence

زمانها منطبق میشود و هم می بینیم که او میکوشد در فصول مختلف مقدمه این قوانین کلی را بیان کند و موجبات و علل وقایع را آشکار سازد و جای شك نیست که همه اینها از صفات اساسی مسلمی است که «تحقیقات علمی» را از «معلومات عادی» متمایز میکند .

باری ابوخلدون ساطع الحصری در رد ادعای دکتر طه حسین بتفصیل دلایل دیگری نیز می آورد که برای دوری از اطناب سخن از نقل آنها خودداری میکنم و خواننده را به ص ۵۶۵ «دراسات عن مقدمة ابن خلدون» رجوع میدهم .

۲- احوال ابن خلدون

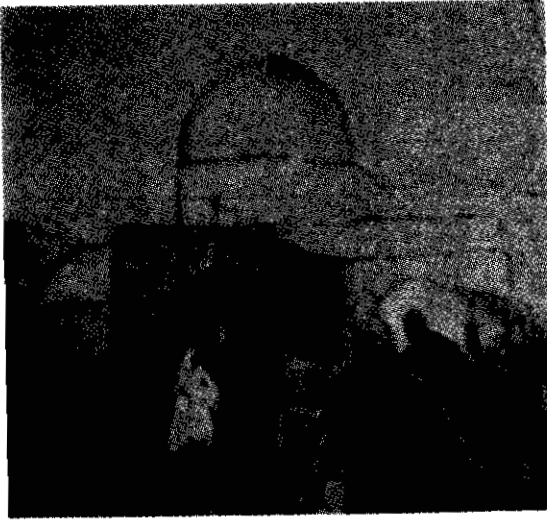
ابن خلدون در غرة رمضان سال ۷۳۲ هجری (۲۷ مه ۱۳۳۲ میلادی) در تونس متولد شد . وی در خانواده ای اندلسی بدینا آمده که در اواسط قرن هفتم هجری از اندلس بتونس مهاجرت کرده بودند .

نام و نسب وی چنین است : ولی الدین عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن محمد بن حسن بن جابر بن محمد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن خلدون . وی اصل خاندان خود را بعرب یمانی حضرموت منتهی میکند و نسب خویش را به وائل بن حجر میرساند و در این سلسله نسب ، بروایت نسب شناس اندلسی ابن حزم اعتماد میکند ، لیکن در صحت این نسب تردید مینماید و معتقد است چند نام از آن حذف شده است زیرا اگر خلدون نیای وی همان باشد که هنگام فتح اندلس بدان کشور مهاجرت کرده است ده جد برای گذشتن شش قرن و نیم کافی نخواهد بود و بعقیده او برای سپری شدن چنین مدتی باید نام بیست تن در سلسله نسب او وجود داشته باشد ، یعنی برای هر قرنی سه پشت لازم خواهد بود . اما نسب جد وی خلدون که باندلس آمده نیز بر حسب روایت ابن حزم چنین است : خالد معروف به خلدون بن عثمان بن هانی بن خطاب بن کریب بن معدیکرب بن حارث بن وائل بن حجر . و بر طبق این نسبت ابن خلدون منتسب بیکى از اصیل ترین دودمانهای عربی یمانی است ، ولی آنچه در اینجا موجب تردید میشود اینست که ابن حزم در آغاز قرن پنجم هجری چنین نسب دوری را تدوین کرده ، و گذشته از این اطلاعاتی که درباره کشمکش و رقابت میان عرب و بربر در اندلس داریم نیز این شك را تأیید میکند زیرا بربرها در فتح اندلس شرکت جستند و مهمترین مصائب آنرا تحمل کردند لیکن عرب ریاست و فرمانروایی اندلس را بخود اختصاص داد و بهمین سبب خصومت و کشمکش میان این دو طایفه چندین قرن ادامه یافت تا سرانجام عصبیت عربی منقرض گردید و از اوایل قرن پنجم غلبه بربر آغاز شد . و انتساب بعرب در اندلس مایه شرف و بزرگی بود و هر کس شیفته بود که بدان قوم منسوب باشد ، زیرا سلطه و سیادت بدان طایفه تعلق داشت ، ولی انساب بسیاری از خداوندان عصبیت و ریاست در معرض شك بود بلکه این شك بانساب پیشوایان فتح اندلس نیز راه یافته بود چنانکه گفته اند طارق بن زیاد از بربرها بشمار میرفته است و برخی ویرا یکتا ایرانی از موالی عرب میدانسته اند . در اینجا نکته دیگری نیز در وابستگی ابن خلدون باین نسب عربی ما را وادار بتأمل میکند و آن اینست که وی در مقدمه با منطق محکم و شیوه خاص بعرب میتازد در حالیکه در تاریخ خود بربر را میستاید و آنانرا واجد خصال و صفات استواری میداند .

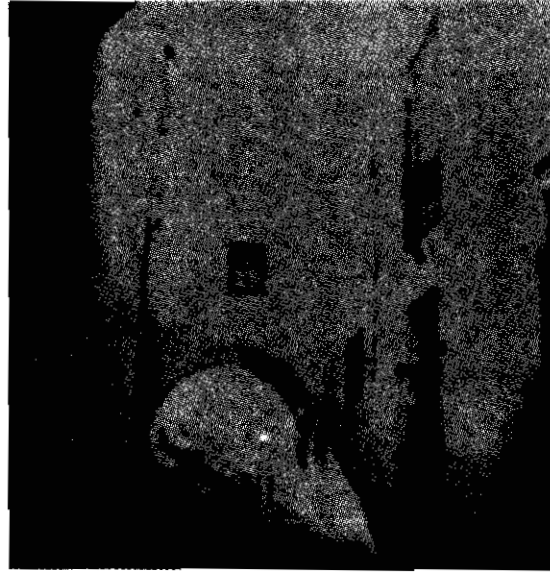
پرورش خاندان خلدون در اندلس

در حال ابن خلدون منسوب بیکى از خاندانهای حاکم اندلس است که از آغاز فتح

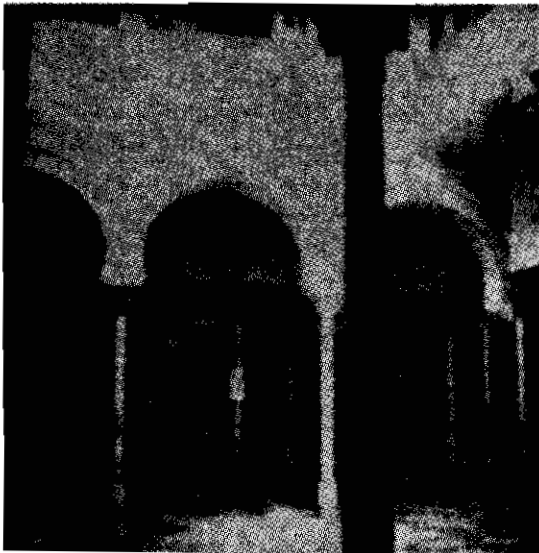
۱- وائل بن حجر از بررگان صحابه بود و او در یمن عهده دار تعلیم قرآن و نشر اسلام گردیده بود .



مسجدی که ابن خلدون
در زمان کودکی در آنجا
درس خوانده است .



خانه‌ای که
ابن خلدون
در آن متولد
شده است ...



و هم اکنون
بمدرسه اداره
علیا اختصاص
یافته است

اندلس بیعد اغلب بریاست و وزارت نایل میآمده‌اند. نیای بزرگ وی خالد معروف به خلدون همراه لشکر یمانی باندلس آمد و نخست در شهر قرمونه سکونت گزید و خاندان وی در آن شهر پرورش یافتند. آنگاه فرزندان وی به اشبیلیه (سویل) منتقل شدند. تا اواخر قرن سوم یعنی روزگار فرمانروایی امیر عبدالله بن محمد اموی (۲۷۴ - ۳۰۰ هجری) هنوز فرزندان خلدون در عرصه حوادث نمودار نشده‌اند. در این عصر نایره فتنه و آشوب در اندلس شعله‌ور گردید و در بیشتر نواحی آن انقلاباتی روی داد و اشبیلیه از نخستین شهرهایی بشمار میرفت که مردم آن بانقلاب دست زده بودند.

در این شهر امیه بن عبدالغافر و عبدالله بن حجاج و کریب^۱ و خالد، زادگان خلدون، قیام کردند و این گروه در آن روزگار رؤسای خاندانهای بزرگ اشبیلیه را تشکیل میدادند. امیه از جانب امیر محمد حاکم شهر بود، ولی وی سرافراز فرمان امیر باززد و استقلال اشبیلیه را اعلام کرد و این حجاج را کشت. در نتیجه خاندان خلدون و خاندان حجاج بمخالفت با وی برخاستند و بدست با او در کشمکش شدند و آنقدر بنبرد ادامه دادند تا امیه کشته شد. آنگاه کریب بن خلدون زمام امور را بدست گرفت و استقلال اشبیلیه را اعلام کرد، لیکن خاندان حجاج با وی بمخالفت برخاستند و پیشوای آنان ابراهیم با ابن حفصوی هم سوگند شد، و چون ابن حفصوی از بزرگترین عناصر انقلابی اندلس در آن روزگار بشمار میرفت و برجانب آن کشور میان مالقه و رنده تسلط و فرمانروایی داشت، کریب از ابراهیم بهراسید و او را در فرمانروایی اشبیلیه با خویش شرکت داد. ولی کریب سختگیر و تندخو بود و در کارها شدت و خشونت نشان میداد، از اینرو مردم اشبیلیه از وی روگردان شدند و چون ابراهیم نرمخو بود و با مردم برفق و مدارا رفتار میکرد بفرمانروایی او متمایل شدند. ابراهیم در نهان به امیر عبدالله پیوست و با وی پیمان بست و فرمان حکومت اشبیلیه را از جانب او بدست آورد، سپس مردم اشبیلیه را بمخالفت و قیام برضد کریب پراکنیخت و او را بکشت و امارت اشبیلیه را با استقلال بدست گرفت و پیشرفتهای بزرگی نایل آمد.

از آن پس خاندان خلدون در اشبیلیه بسر میبردند و در تمام دوران فرمانروایی دولت امویان عهده‌دار ریاست و مقامی نشدند تا آنکه روزگار طوایف^۲ فرارسید و ابن عباد بر اشبیلیه استیلا یافت. در این هنگام ستاره اقبال خاندان مزبور باردیگر درخشیدن گرفت و اعضای آن خاندان در دولت بنی‌عباد بمراتب ریاست و وزارت نایل آمدند. آنگاه دولتهای طوایف بسرعت تغییر می‌یافتند و پس از مدتی مرابطان براندلس چیره شدند سپس دودمان موحدان در مغرب استیلا یافتند و در ولایات و شهرهای آن کشور بزرگان آنان بریاست و فرمانروایی رسیدند و از اینرو ابو حفص پیشوای قبیله هتانه بفرمانروایی اشبیلیه و خاور اندلس تعیین شد و فرزندان وی بوراث امارت آن ناحیه را عهده‌دار بودند و خاندان خلدون بدین امرای نوین پیوستند و باردیگر بریاست و جاه و جلال نایل آمدند.

مهاجرت خاندان خلدون بمغرب

هنگامیکه دولت موحدان منقرض گردید و وضع اندلس نابسامان شد و بشهرهای بزرگ و مرزهای آن تزلزل راه یافت و بی‌دری پادشاه قشتاله (کاستیل) آنها را متصرف

۱- در التمریف «کریب» است (کتاب العبر، ج ۲ ص ۳۸۰) ولی «کریب» صحیح تر است. ۲- دوره طوایف یا ملوک طوایف در تاریخ اندلس هنگامی است که امویان منقرض شدند و در هر ناحیه‌ای امیری بفرمانروایی رسید.

میشد، امیر ابوزکریای حفصی نواده ابوحنفص بافریقیه مهاجرت کرد (۶۲۰ هـ - ۱۲۲۳ م) و از فرمانبری موحدان یا خاندان عبدالؤمن سرباز زد و مردم را بخلاف خود دعوت کرد. خاندان خلدون نیز از بدفرجامی خویش بیمناک شدند و پیش از آنکه اشبیلیه بدست مسیحیان بیفتد از آن شهر مهاجرت کردند و مدتی در سبته اقامت گزیدند. حاکم این شهر که از خاندان حفصیان بود ایشان را بنواخت و مشمول عنایات خویش قرارداد، آنگاه رئیس آن خاندان که در آن روزگار حسن بن محمد خلدون نیای چهارم مورخ بود در شهر بونه به امیر ابوزکریا پیوست و امیر مقدم و پیراگرمی شمرد و او را بسیار نوازش کرد. سپس امیر ابوزکریا در گذشت و پسرش مستنصر جانشین او شد، و آنگاه یحیی پسر مستنصر و پس از او برادر مستنصر ابواسحاق بفرمانروایی رسیدند، و خاندان خلدون در تمام این مدت از جاه و جلال و نعمت برخوردار بودند، و در دوران ابواسحاق ابوبکر محمد نیای دوم مورخ بمقامات بلند دولتی برگزیده شد و پسر وی محمد جد مورخ بمنصب حاجبی (صدراعظمی) ابوفارس فرزند و ولیعهد ابواسحاق نایل آمد و مدتی این وظیفه را برعهده داشت و ابوفارس بخصوص حکومت بجایه را اداره میکرد تا اینکه فرمانروایی خاندان حفص به ناسامانی و پریشانی دچار شد و یکی از رؤسا بنام ابن ابی عماره دست بانقلاب زد و بر تونس تسلط یافت و ابوبکر بن خلدون را دستگیر کرد و بکشت و اموال و ایرا مصادره کرد. محمد فرزند ابوبکر در دربار بجایه همچنان باقی بود و در گرداب کشمکشها و انقلاباتی که میان قیامکنندگان و خاندان حفص در آن روزگار پدید آمده بود غوطه ور گردید و در دستگاه دولت آل حفص همچنان باقی بود و به پایگاههای گوناگون نایل میآمد تا پیشوای موحدان امیر ابویحیی لحنانی بر تونس چیره شد (۷۱۱ هـ) و مدتی ویرا بجای خود برگزید. پس از چندی وی از زندگی سیاسی کناره گیری کرد ولی همچنان مکانت و نفوذ دولتی او بجای بود تا در سال ۷۳۷ هجری در گذشت. اما پسر وی محمد که پدر مورخ بود زندگی سیاسی را فرو گذاشت و بمطالعه و کسب دانش روی آورد و در فقه و لغت و سرودن شعر مهارت یافت و در هنگام شیوع وبای بزرگ ۷۴۹ هـ (۱۳۴۹ م) زندگی را بدرود گفت. فرزندان که از او بجای ماندند عبارت بودند از: ابوزید ولی الدین مورخ (صاحب ترجمه) که در آن زمان جوانی هجده ساله بود، و عمر و موسی و یحیی و محمد، که از برادران دیگر بزرگتر بود^۲.

از این برادران یحیی بعدها بوزارت رسید.

کیفیت پرورش ابن خلدون

ابن خلدون در چنین خاندانی پرورش یافت و از آغاز خردسالی مناقب نیاگان خویش را می شنید و در مجالس پدرش حضور می یافت و بسنخنان میهمانان و کسانیکه بدیدار پدر وی میآمدند گوش فرامیداد و پرورش در چنین خانواده ای ایجاب میکرد که در روح او دو احساس نیرومند ایجاد شود: شیفتگی به جاه و مقام و دل بستگی به مطالعه و دانش، هر یک از این دو احساس تأثیرات عمیقی در نهاد وی گذاشته بود و دیرزمانی دوروحیه وی باهم در کشمکش بودند و گاهی یکی تاحدی بر دیگری غلبه می یافت ولی هیچگاه در دوران زندگی او یکی از دو احساس مزبور نتوانست بطور قاطع بر وی چیره شود. از اینرو می بینیم ابن خلدون در آغاز کار با کوشش تمام بکسب دانش همت گماشت و دیری نگذشت که حب جاه و مقام او را وارد

۱- مادر ابن خلدون نیز دین و با در گذشت. ۲- ابن خلدون در «التعریف» بکرات از برادران خود نام میبرد.

عرصه سیاست کرد و قریب ربع قرن با حوادث سهمناکی روبرو شد ولی در خلال همین دوران نیز ازدانش و ادب غافل نبود و در هر فرصتی بوسایل ممکن بر معلومات خویش می افزود. گذشته از این اغلب احساس میکرد که باید خود را از این زندگانی پر ماجرای سیاسی برهاند تا بتواند با فراغت به مطالعه و تحقیق در علوم بپردازد و بارها کوشید که تسلیم این احساس نشود ولی حوادث سیاسی که دمبدم در تغییر و تحول بود او را از این اندیشه دور میکرد و مدت‌ها در این جزر و مد بسربرد تا توانست سرانجام از زندگی سیاسی کناره گیری کند و از صحنه‌های سیاست دور شود و در قلعه ابن‌سلامه با اعتزال و گوشه نشینی پناه برد. پیداست که وی مقدمه را در خلال همین اعتزال و فرصت اندیشیدن و تألیف نوشته است ولی نباید فراموش کنیم تجاری که وی در عرصه کشمکشهای سیاسی بدست آورد و ملاحظاتی و معلوماتی که اندوخت نقش بزرگی در تألیف مقدمه ایفا کرد، زیرا وی نظریه‌ها و تجارب اندوخته خویش را پس از آنرا در مقدمه تدوین کرد و در حقیقت میتوان گفت که دو احساس مزبور با هم در تألیف مقدمه تأثیر بسزایی بخشیده‌اند چه شیفتگی بجاه و مقام او را وارد عرصه سیاست کرد و دل بستگی به دانش او را برانگیخت تا در صحنه‌های آن زندگی ببیند و از لحاظ نظری آنها را تنظیم کند نه برای آنکه از تجارب مزبور قواعد و دستور کارهایی برای فرمانروایی و سیاست استخراج کند بلکه بدین منظور که از آنها روشها و اصول و قوانین کلی گرد آورد تا او را بر ابداع دانش نو یعنی علم جامعه‌شناسی یاری دهد.

نظر اجمالی بر زندگانی خانوادگی ابن خلدون

مؤلف در پنجسالگی نیای پدری خود را از دست داد و در هفده سالگی پدر و مادر وی یکبار هنگام شیوع وبای بزرگی که سراسر مشرق و مغرب عالم اسلامی را فرا گرفته بود زندگی را بدرود گفتند و بدینسان ابن خلدون در یکزمان و در آستانه دوران جوانی از پدر و مادر محروم شد و همین حرمان او از پدر و مادر در آغاز جوانی از عواملی است که پیوند او را به خانواده و محل تولدش سست کرد و او را بسفر و انتقال از شهری بشهری برانگیخت و بوی کمک کرد تا در گرداب زندگانی سیاسی در آن روزگار پر کشمکش فرورود.

او هنگامیکه در مغرب میانه بود از دواج کرد و دارای چندین فرزند گردید و رئیس عائله‌ای بشمار هیزفت ولی پیداست که پیش از تشکیل دادن زندگی خانوادگی به سفر کردن و انتقال از شهری بشهر دیگر خو گرفته بود و بهمین سبب می بینیم که بدوش گرفتن بارسنگین این عائله هرگز در روش زندگی او تأثیر نبخشید و ترجمه احوال او نشان میدهد که وقتی از شهر یا ناحیه‌ای سفر میکرد، عائله خود را در همان شهر میگذاشت تا هنگامیکه در شهر تازه تاحدی استقرار یابد و آنوقت آنها را بسوی خود بخواند و این وضع بارها در زندگی او روی داده است، چنانکه وقتی باندلس کوچ کرد زن و فرزندانش را بدایبهای آنان سپرد که در قسطنطنیه بمانند و آنها را به غرناطه نزد خویش نخواند مگر هنگامیکه موجبات استقرار او در آنجا فراهم آمد، ولی واضح است پس از رسیدن عائله وی به اندلس وی در آن نقطه هم بیش از یکسال توقف نکرد و از آن پس به بجایه رهسپار شد و باز دیگر در گرداب سیاست فرورفت. همچنین هنگامیکه از تونس بمصر رفت عائله خویش را در زادگاه خود بجای گذاشت و آنرا بقاهره نقلید. مگر هنگامیکه در آنجا مستقر شد و بسمت مدرسی تعیین گردید، منتها این بار دیدار خانواده‌اش برای او میسر نشد زیرا کشتی حامل آنان پیش از رسیدن باسکندریه غرق شد و ابن خلدون یکبار ه از زن و فرزند محروم گردید.

۴- عصر ابن خلدون

عصری که ابن خلدون در آن میزیست، یعنی نیمهٔ دوم قرن هشتم هجری مطابق قرن چهاردهم میلادی، از اعصار تحول و انقلاب در سراسر دنیای متمدن آن زمان بشمار میرفت. خط سیر این تحول چنین بود که عالم اسلامی و عربی بسوی تجزیه و انحطاط میرفت و عالم مغرب (اروپا) به جنبش و بیداری گام مینهاد. از اینرو سزااست که دو عالم مزبور را جداگانه یاد کنیم:

۱- عالم عربی

دنیای عربی در عهد ابن خلدون بدو قسمت اساسی تقسیم میشد: مغرب و مشرق. کشورهای را که میان مصر و اقیانوس اطلس واقع بود مغرب میگفتند و مصر و ممالک عربی زبان پس از آنرا از قبیل عراق و شام و حجاز و غیره مشرق میخواندند. اندلس هر چند از لحاظ موقع جغرافیایی در زمرهٔ بلاد مغرب بشمار میرفت ولی از کشورهای که آنها را بطور کلی مغرب مینامیدند جدا بود.

الف - اندلس

بیشتر شهرهای اندلس در آن روزگار از تصرف عرب خارج شده و زیر فرمان اسپانیاییها درآمده بود، از آنجمله مهمترین مراکز تمدن اندلس مانند طلیطله (توادو) و قرطبه (کوردو) تا اشبیلیه از تصرف عرب بیرون رفته بود و جماعات بسیاری از عربهای ساکن شهرهای مزبور به مغرب و افریقاییه یعنی مراکش و تونس پناه برده بودند و تنها ناحیه‌ای از اندلس که اعراب در آن حکومت میکردند قطعهٔ کوچکی بود در جنوب غربی آن کشور میان غرناطه و المریه و جبل فتح و در این ناحیه که در دست عرب باقی مانده بود دو دستان بنو الاحمر حکومت میکردند، ولی امرای این خاندان اغلب بر سر فرمانروایی با یکدیگر رقابت داشتند و باهم بدشمنی و پیکار میپرداختند و گاهی هم با سلاطین مغرب ستیز و کشمکش آغاز میکردند. بسیاری از اوقات شاهزادگان و حکامی که بر ضد سلاطین کشور خود قیام میکردند اگر از اندلسیان میبودند بمغرب پناهنده میشدند و اگر از امرای مغرب بشمار میرفتند باندلس پناه میبردند و اگر بعلی میان سلطان مغرب و سلطان اندلس اختلافی روی میداد هر یک از آنها سران انقلابی را که بکشور آنان پناهنده شده بودند بکشور دیگری روانه میکردند تا از این راه در بلاد دشمن اضطراب و غوغا ایجاد کنند.

ابن خلدون دوبار باندلس مسافرت کرد. در مرتبهٔ نخستین سه سال در آنجا سکونت گزید و سپس آزادانه آن کشور را ترک گفت و بار دوم بجز چند ماه در اندلس اقامت نکرد و با جبار از آنجا خارج شد.

ب - مغرب عربی

بلاد مغرب از آغاز انقراض دولت موحدان بسه دولت تجزیه شد که سه خاندان فرمانروا در آنها حکومت میکرد: خاندان مرینی در مغرب دور (اقصی) و خاندان عبدالواد در مغرب میانه و خاندان حفص در مغرب نزدیک که آنرا افریقاییه مینامیدند.

۱ - دولت خاندان عبدالواد ازدو دولت دیگر ضعیف‌تر و اغلب در معرض فتنه و آشوب و تاخت و تاز دولتهای مجاور خود بود زیرا میان دودولت نیرومندتر از خود محصور شده بود و چاره‌ای جز این نداشت که همواره نیروهای خود را در دو سوی متمرکز سازد و در دو جبهه پیکار کند. گذشته از این شهر تلمسان که پایتخت آن دولت بود از شهر فاس پایتخت مرینیان که بسی نیرومندتر بودند چندان فاصله‌ای نداشت و به همین سبب مرزهای این دولت همواره دچار جزرومد بود، یکبار توسعه می‌یافت و بار دیگر تنگ و محدود میشد و برخی از اوقات هم دولت مزبور بکلی سقوط میکرد، چنانکه مرینیان چندین بار پایتخت آنرا تصرف کردند و فرمانروایان و امرای دولت مزبور ناگزیر در کوهها و دشتهای آواره میشدند یا بکشورهای عربی دیگر پناه می‌بردند و منتظر فرصت مناسب میشدند تا فرمانروایی خویش را از سرگیرند و پایتخت دولت خود را از جنگال استیلاگران بازستانند.

وضع دو دولت مرینی و حفصی نسبت بدولت عبدالواد پایدارتر بود ولی در عین حال استقرار و آرامش آنها هم نسبی بود و هر چند فرمانروایی در خاندان مرینی فاس و خاندان حفصی تونس استقرار یافته بود لیکن افراد آن دو خاندان از رقابت و کشمکش برضد سلطان خود دمی آرام نمی‌نشستند و به همین سبب اغلب سلاطین خود کشور را بر فرزندان خویش تقسیم میکردند و به هر یک امارت ناحیه‌ایرا اختصاص میدادند و آنها در تمام دوران زندگی از فرمانروایی برخوردار می‌شدند و پس از مرگ نیز فرزندان خویش را بفرمانروایی تعیین میکردند و چه بسا که این شاهزادگان در صدد توسعه مرزهای خود بر میآمدند و بر رغم علائق خویشاوندی که میان آنان وجود داشت با یکدیگر نبرد و خونریزی آغاز میکردند و دیده میشد که میان پسر عموها یا برادران جنگ‌های خونینی آغاز میگردد و تازیخ نشان میدهد که حتی نایب جنگها و کشمکشهای بسیاری میان پدران و پسران نیز شعله‌ور شده است. طبیعی است که حکام نواحی کوچکتر نیز اغلب از اینگونه کشمکشهایی که میان افراد خاندان فرمانروا آغاز میشد استفاده میکردند و در قلمرو حاکمیت خود کوس استقلال میزدند و در نتیجه دولتهای کوچک نیمه مستقلی تشکیل می‌یافت که با دولت مرکزی تنها روابط اسمی واهی بیش نداشتند و چه بسیار مشاهده میشد که برخی از وزیران برضد سلطان خود قیام میکردند و سلطان را از سلطنت برکنار میساختند یا او را میکشتند و بجای وی یکی از امیران عاجز را بسلطنت تعیین میکردند تا بتوانند در زیر نقاب کفالت یا جانشینی سلطان جدید زمام امور را بدست گیرند و سلطه و نفوذ خود را مستقر سازند. پیداست که چنین کسانی با تشبث باینگونه وسایل نمیتوانستند دیرزمانی از فرمانروایی خود برخوردار شوند، زیرا اینگونه انقلابات مطامع دیگران را نیز بر میانگیخت و راه انقلابات و ستیزه‌جوییهای سرکشان و مخالفان را باز میکرد و برای استقرار امور و آرامش اوضاع فرصتی باقی نمیگذاشت. بدینسان نابسامانها و نگرانیها و انقلابات پیاپی همواره دامنگیر دولتهای مزبور بود.

ابن‌خلدون در چنین عصر پر جوش و خروشی که آتش انواع آشوبها و ماجراجوییها پیوسته زبانه میزد داخل زندگانی اجتماعی شد و مدت یکریع قرن در گرداب سیاست فرورفت. وی بیشتر سالهای زندگانی سیاسی خود را در بلاد مغرب میانه بسر برد که کانون اساسی اینهمه تحولات و آشوبها بشمار میرفت.

۲ - برای روشن شدن انقلابات سیاسی که پیاپی در مغرب روی میداد بهتر است برخی از وقایع را که در دوران زندگی ابن‌خلدون پدید آمده است یاد آور شویم:

الف - سلطان مرینی، ابوالحسن، هنگامیکه بسلطنت رسید میکوشید که مرزهای

کشور خود را توسعه دهد. از اینرو نخست بر تلمسان استیلا یافت و دولت خاندان عبدالواد را سرنگون کرد. آنگاه بچنگ و کشور گشایی خود همچنان ادامه داد و بسمت مشرق شتافت و بجایه را که از شهرهای افریقه بود بتصرف آورد و شاهزاده حفصی را که بر آن شهر حکومت میکرد با دیگر شاهزادگان به تلمسان فرستاد و آنرا مجبور کرد که دور از بلاد خود باشند و در آن شهر بسر برند، سپس بر قسنطینه نیز استیلا یافت و شاهزاده حفصی حاکم آنرا به فاس تبعید کرد و سرانجام لشکر کشی بسوی شرق را دنبال کرد تا تونس را بتصرف آورد و با این پیروزی توانست کلیه بلاد مغرب نزدیک و میانه را از خلیج قابس تا اقیانوس اطلس در حوزه متصرفات فرمانروایی خود در آورد.

ابن خلدون در این هنگام شانزده ساله بود.

ب - اما فرمانروایی این سلطان مرینی بر تونس بیش از دو سال ادامه نیافت، زیرا قبایلی که در فتح تونس بوی یاری کرده بودند پس از یک سال با او بستیز برخاستند و ویرا در قیروان محاصره کردند و هنگامیکه اخبار واقعه قیروان بتونس رسید برگستاخی مردم تونس افزوده شد و بر ضد حکام مرینی قیام کردند و آنرا در پایتخت محاصره نمودند و دوستی و وفاداری خود را به حفصیان اعلام داشتند و پس از مدت کوتاهی مردم قسنطینه نیز بتونسیان اقتدار کردند و بر ضد فرمانروایی مرینیان دست با انقلاب زدند.

و سلطان ابوالحسن پس از آنکه مدتی در قیروان محاصره بود توانست دوستی بعضی از قبایل را جلب کند و سرانجام بیاری آنان محاصره را درهم شکست و شهر سوسه رفت و از آنجا از راه دریا بتونس رهسپار شد و در تونس بر شورشیان غلبه یافت و محاصره شدگان در قلعه را نجات داد و بدینسان بار دیگر سراسر آن بلاد را در قید فرمانبری خویش آورد ولی هنوز آتش این انقلاب خاموش نشده بود که بوی خبر رسید پسرش ابوعنان نسبت به او نافرمانی آغاز کرده است و در شهر فاس که بنیابت پدر خود فرمانروایی داشت استقلال خویش را اعلام داشته و خود را سلطان مغرب خوانده است. از اینرو سلطان ابوالحسن بمنظور فروشانیدن ناپره انقلاب فرزند خویش ناگزیر تونس را ترک گفت و از راه دریا عازم فاس گردید و پسر دیگرش ابوالفضل را در تونس بنیابت خود فرمانروای افریقه کرد.

ج - اما دسته‌های حفصیان برای رهایی خود از زیر فرمان مرینیان بیدرنک از این حوادث استفاده کردند و از اینرو ابن تافراکین وزیر معروفی که انقلاب تونسینان را بر ضد سلطان ابوالحسن رهبری میکرد و پس از استیلائی سلطان بر تونس با سکندریه گریخته بود، بیدرنک بسوی تونس شتافت و بر نایب سلطان غلبه یافت و او را از افریقه براند، آنگاه ابواسحاق حفصی را بر تخت سلطنت نشاند و خود بکفالت وی امور سلطنت را اداره میکرد. ابن خلدون در این عهد داخل زندگی اجتماعی شد زیرا ابن تافراکین ویرا بدبیری علامت (طغرانویسی) سلطان تعیین کرد.

د - ولی سلطنت ابواسحاق تحت کفالت ابن تافراکین بر حاکم قسنطینه گران آمد زیرا وی یکی از شاهزادگان حفصی بود و خویش را برای سلطنت شایسته‌تر میدید و از اینرو بر حکومت جدید شورید و بسوی تونس لشکر کشید و شهر را محاصره کرد، لیکن در خلال این محاصره از حوادث مغرب میانه و دور اخبار تشویش آمیزی بوی میرسید و آگاه شد که سلطان مرینی بسوی خاور لشکر کشی آغاز کرده و بار دیگر بر تلمسان و بجایه استیلا یافته است و سپاهیان وی بنزدیک قسنطینه رسیده‌اند، از اینرو شاهزاده حفصی از محاصره تونس منصرف گردید و بر آن شده که به مقر فرمانروایی خویش بازگردد تا بدفاع بپردازد و از استیلائی

مرینیان ممانعت کند. ابن‌خلدون در نخستین تصادمی که میان دسته‌های شاهزاده قسنطینه و سپاهیان سلطان تونس روی داد، حضور داشت ولی پس از این تصادم افریقیه را ترک گفت و بسوی مغرب شتافت.

هـ - اما سلطان ابوالحسن مرینی که تونس را از راه دریا ترک گفت تا مگر بتواند شورش پسرش را فرونشاند، چنانکه یاد کردیم، با همه رنج و مشقت فراوانی که در این راه تحمل کرد نتوانست تاج و تخت را از وی بازستاند زیرا نیروی دریایی وی با طوفان شدیدی روبرو شد که سرانجام بفرق شدن تمام کشتیهای وی منجر گردید، ولی با این همه سلطان بر امواج غلبه کرد و خود را سلامت بساحل رسانید و از آنجا بشهر الجزایر شتافت و مردم آن شهر را بیاری خویش دعوت کرد و گروهی را با خود همراه ساخت و توانست از راه صحرا خود را بمراکش برساند، ولی در نتیجه زدو خوردی که میان سپاهیان وی و سپاهیان پسرش روی داد قوای او منهزم شدند و پس از این واقعه بیش از چند روز نگذشت که وی زندگی را بدرود گفت. بدینسان ابو عنان بدون هیچ رقیب و مخالفی بسطنت مغرب نایل آمد.

و - ابو عنان هنگامیکه در دوران حیات پدر، خود را سلطان مغرب خواند و بمخالفت با وی برخاست بتدابیر و چاره‌جوییهای بسیاری دست یازید تا مانع بازگشت پدر به مقر سلطنت وی گردد، از آنجمله دوشاهزاده حفصی را که در فاس و تلمسان اقامت داشتند به مرکز سابقشان بجایه و قسنطینه بازگردانید و با آنها شرط کرد که در برابر سلطان ابوالحسن بدفاع برخیزند و بوی فرصت ندهند که برای رسیدن بمغرب اقصی از این دوشهر بگذرد و پیداست که وی با این تدبیر دونا حیه امیرنشینی را که از پیش پدرش فتح کرده بود از دست داد و شکی نیست که خاندان عبدالوادی که برای بدست آوردن فرمانروایی خود منتظر فرصت مناسبی بودند بیدرنگ از این حوادث حداکثر استفاده را بردند و بی‌رنج و زحمتی بیاینتخت کشور خود بازگشتند و با این وضع قلمرو فرمانروایی دولت مرینی بهمان مرزهایی بازگشت که پیش از فتوحات سلطان ابوالحسن در تصرف داشتند.

ولی سلطان ابو عنان پس از آنکه از خطر دستبرد پدر رهایی یافت و با اطمینان خاطر فرمانروایی وی بر مغرب اقصی مستقر گردید، در صدد برآمد تا بلادی را که در خلال حوادث اخیر از قلمرو دولت مرینی خارج شده است بازستاند و سپاهیان خود را برای این هدف مجهز کرد و همینکه آماده کارزار شد بتلمسان لشکر کشید و بر آن شهر استیلا یافت آنگاه بسوی خاور شتافت و بجایه را نیز در حیطه نفوذ خود درآورد و بار دیگر شاهزاده حفصی آن ناحیه را بقاس تبعید کرد.

ابن‌خلدون در خلال این لشکرکشی بسطنت ابو عنان پیوست و در دربار او بخدمت گماشته شد. در این هنگام سن وی بیست و سه سال بود.

ز - پس از وقایعی که یاد کردیم دیری نگذشت که زندگی سلطان ابو عنان بسر آمد و در خلال مرض و مرگ وی یک رشته بحرانها و انقلابات پیچیده تازه‌ای آغاز شد و سرتاسر نواحی مغرب میانه و دور را فرا گرفت. هنگامی که سلطان در حال احتضار بود وزیر وی حسن بن عمر زمام امور را بدست گرفت و پسر خردسال سلطان ابوالحسن موسوم به سلطان سعید را بر تخت نشاند و خویش را وصی و کفیل او خواند، ولی دیگر شاهزادگان مرینی با این عمل موافقت نکردند و سعید را بسطنت نشناختند بلکه در گرد شاهزاده منصور حلقه زدند و وزیر و سلطان خردسال ویرا در شهر فاس محاصره کردند. در همین گیر و دار که میان دو گروه مزبور بر سر تاج و تخت زدو خورد و کشمکش بود یکباره مدعی سومی بمیدان آمد و کار را

دشوارتر و پیچیده‌تر کرد. این مدعی جدید ابوسالم پسر سلطان ابوالحسن بود. هنگامیکه سلطان ابوعنان بمخالفت با پدر برخاست برادران خویش را دستگیر ساخت و آنان را باندلس تبعید کرد و ابوسالم نیز از جمله تبعید شدگان بود که چون خیر مرگ برادر را شنید باشتاب از اندلس بازگشت و بوسایل گوناگون در میان مردم بتبلیغ پرداخت و خویش را شایسته سلطنت اعلام میکرد تا سرانجام گروه بسیاری را با خود همراه ساخت و یاران کثیری پیدا کرد و بنیروی آنان بر هر دو دسته‌ای که باهم پیکار میکردند هم یاران سعید و هم هوی خواهان منصور، غلبه کرد و بدینسان سلطان ابوسالم بسطنت مغرب اقصی نایل آمد.

ابن خلدون هنگام جریان این حوادث پیچیده در فاس اقامت داشت، وی بسطنت اخیر یاری کرد و مدتی در دربار وی باقی ماند.

باید در نظر گرفت که هر صفحه از حوادثی که تلخیص کردیم، با سلسله‌ای جنبش‌ها و انقلابات و نگرانیهای ممتد و پیچیده محلی و فرعی همراه بوده است که ضرورت ندارد آنها را یاد کنیم. همچنین لازمست توجه داشته باشیم که همه این حوادث و زدوخوردها در فترت کوتاهی پدید آمده است، چنانکه تاریخ استیلای مرینی بر تونس در سال ۷۴۸ هـ (۱۳۴۷ م) و تاریخ رسیدن سلطان ابوسالم بتخت سلطنت فاس سال ۷۶۰ هـ (۱۳۵۸ م) بوده است، یعنی کلیه وقایعی که یاد کردیم در خلال بیست و یکسال پدید آمده است و سالهای مزبور بیگمان از روزگارهای انباشته بانقلابات و حیرت‌انگیز و غیر عادی بشمار میرفته است زیرا شواهد تاریخی هیچگونه جای شک باقی نمیگذارد که بگوئیم اوضاع سیاسی مغرب عربی و بویژه مغرب میانه و دور پیوسته بشرحی که وصف کردیم دچار جنبشها و انقلابات بوده است.

مهمترین نیروهایی که سران این انقلابات و سرکشیها از آنها استفاده میکرده و باتکای آنها بر ضد یکدیگر بنبرد برمیخاسته‌اند عشایر بادیه‌نشین عرب و بربر بودند که در سراسر نواحی مغرب پراکنده بوده‌اند چه این عشایر برای پیکار و جنگ بمنزله قوای مسلح آماده‌ای به‌شمار میرفته‌اند و گاه در خدمت این امیر و بار دیگر در خدمت شاهزاده و امیر دیگر بوده‌اند، و کار آنها بسیار همانند عمل سپاهیان مزدوری بوده است که در اروپا و بویژه در ایتالیا در اواخر قرون وسطی فراوان بودند.

گذشته از این برخی از عشایر بزرگ بمنزله دولتهای کوچک مستقلی بشمار میرفته‌اند که بنام نگهبانی و حمایت باج و خراج را گردآوری میکرده و اغلب دیناری هم مالیات نمی‌پرداخته‌اند و بر حسب گردش اوضاع و شرایط زمان باین سلطان یا آن امیر کمک و یاری میکرده‌اند.

شکی نیست که این عشایر نیرومند سپاهیان هر سلطان یا شاهزاده‌ای می‌پیوسته یا بر ضد هر یک قیام میکرده‌اند در سر نوشت جنگ تأثیر می‌بخشیده و پیروزی نخستین و شکست دومین را حتمی میکرده است. ابن خلدون مدتی دراز با عشایر بادیه‌نشین معاشرت و آمیزش داشته و در پرتو هوشمندی و دلاوری و تیزی و شیوایی بیان خود در میان آنان نفوذ و قدرت بسیاری بدست آورده است و در سایه این گونه روابط با عشایر مزبور و تسلط معنوی که بر آنان پیدا کرده بود در سیاست دولتهای مغرب تأثیر قابل توجهی داشته است، و باز شکی نیست که نوشته‌های او درباره تواریخ مغرب بطور کلی و درباره اجتماعات بادیه‌نشین بخصوص، از نتایج معلومات و ثمره آزمایشها و تجاربست که آنها را در خلال معاشرت طولانی خود با قبایل مختلف عرب و بربر بدست آورده بود. بسیار سودمند است که برخی از صفحات زندگی یکی از شاهزادگانی را که با ابن خلدون معاصر بوده و با وی روابط و پیوستگی استواری داشته است

یادآور شویم تا بشناختن زندگی مورخ پیش از پیش کمک کند و تأثیر این بحرانها و تحولات و تغییرات سیاسی پیایی را در زندگی او روشن سازد :

الف - شاهزاده حفصی محمد بن عبدالله از طرف سلطان افریقیه در تونس فرمانروای بجایه بود .

ب - وی فرمانروایی خویش را هنگامیکه سلطان ابوالحسن مرینی بروی تاخت از دست داد .

ج - ولی هنگامیکه سلطان ابو عنان برضد پدر خود قیام کرد باردیگر فرمانروایی رسید وبمقر امارت خود بازگشت چه ابو عنان بر آن شده که فرمانروایی شاهزادگان حفصی را بایشان بازدهد تا در برابر پدر وی بدفاع برخیزند و از بازگشت او بکشور خود ممانعت کنند .

د - هنگامیکه سلطان ابو عنان بسطنت رسید و پس از مرگ پدر بر بجایه استیلا یافت همان شاهزاده فرمانروایی خویش را باردیگر از دست داد و باز در نقاطی که دور از مقر حاکمیت او بود بسر میبرد .

ه - هنگامیکه سلطان ابو عنان بیمار شد امیر محمد بر آن شد از فاس بگریزد تا باردیگر فرمانروایی خویش را بدست آورد ولی سلطان باندیشه وی پی برد و نقشه او را برهم زد . و - با این همه شاهزاده مزبور توانست پس از مرگ سلطان مزبور فاس را ترک گوید وبمقر فرمانروایی خود روی آورد ولی عمومی وی ابواسحاق حفصی پیش از وی بر بجایه استیلا یافت و او ناگزیر شد شهر را محاصره کند و در راه رهایی شهر از جنگال عم خویش کوششها و مبارزات شدیدی میدول داشت .

ز - ولی شاهزاده مزبور پس از آنکه بر بجایه استیلا یافت وباستقرار فرمانروایی آغاز کرد یکباره با پیکار جو و رقیب تازه ای روبرو شد . پس عمومی وی حاکم قسنطینه در صدد توسعه دادن حدود کشور خود بر آمد و به بجایه لشکر کشید و امیر محمد در خلال تصادمی که میان سپاهیان او و سپاهیان پسر عمش در گرفت کشته شد .

ابن خلدون با این شاهزاده حفصی هنگامیکه در فاس بحالت تبعید بسر میبرد همراهی میکرد وبخاطر او هنگامیکه قصد داشت به بجایه بگریزد زندانی شد و آنگاه که توانست فرمانروایی خود را بازستاند به پایگاه حاجبی «صدراعظمی» وی نایل آمد .

ج - مشرق عربی

بر مصر و ممالک حجاز و شام در آن روزگار، ممالیک سلطنت میکردند و اوضاع سیاسی در این کشورها نسبت بمغرب بدرجات مستقرتر و آرامتر بود .

راست است که مرگ سلطان اغلب بحرانهای سیاسی خطیری ایجاد میکرد ولی این بحرانها بطور کلی میان خود ممالیک پدید میآمد و دستها و جماعات ساکن نواحی مزبور کمتر در آنها شرکت می جستند .

ابن خلدون بیست و چهار سال از اواخر عمر خود را در مشرق (مصر) گذرانید ولی انتقال وی بدین کشور هنگامی بود که تألیف مقدمه را بپایان رسانیده واشتغال وی در آنجا منحصر بتدریس و قضاوت بود و در سایر امور سیاسی دخالتی نداشت . عراق در عهد ابن خلدون زیر فرمان حکومت جلایریان بود تا آنکه تیمور بر آن استیلا یافت . ولی فرمانروایی جلایریان تنها منحصر به عراق عرب نبود بلکه آنها در قسمت غربی ایران وبخصوص ایالت آذربایجان نیز حکومت میکردند وسلاطین دودمان مزبور بغداد را پایتخت زمستانی و تبریز را پایتخت تابستانی خود قرار داده بودند و سلطنت ایشان بردوناحیه یکی عربی و دیگری ایرانی بود .

ابن خلدون بعراق نرفت و بهیچیک از حکام و رجال آن کشور نیوست .

وحدت ادبی و فرهنگی عالم عربی

از نکات قابل توجه اینست که عالم عربی در عصر ابن خلدون بررغم تجزیه و تفکیک سیاسی که یاد کردیم از وحدت ادبی و فرهنگی کاملی برخوردار بود، چنانکه وحدت زبان نواحی گوناگون و کشورهای مختلف عربی را بهم ارتباط میداد و پیوندهای معنوی نیرومندی میان آنان برقرار میکرد و پیوسته افکار و روحیات آنانرا بهم نزدیک میساخت، همچنین رفت و آمد بازرگانان از یکسو و انجام دادن فرایض حج از سوی دیگر زمینه دائمی و استواری ایجاد میکرد که ساکنان نواحی و سرزمینهای مختلف بهسولت میتوانستند یکدیگر را بشناسند و باوضاع و احوال هم واقف شوند و این امر به تبادل افکار میان ملت‌های مزبور مساعدت میکرد و اخبار و دیگر اطلاعات مربوط بشؤون زندگی آنانرا در نواحی مختلف انتشار میداد. ادیبان و فقیهان و دانشمندان از راه مکاتبه یا دیدار بهم می‌پیوستند و نتایج اندیشه‌ها و فریادهای آنان از سرزمینی بسرزمین دیگر سرعت و سهولت انتقال می‌یافت و نام بزرگان و نوابغ ایشان در سراسر کشورهای عربی شهرت می‌یافت .

و شاید از زندگانی خود ابن خلدون بتوان بهترین نمونه و روشن‌ترین دلیل برای این وحدت ادبی و فرهنگی بدست آورد، و حدتی که مشعل فروزان آن بررغم کشمکشها و پیکارهای پیاپی دولت‌ها و حکومتها و اختلاف شدید اوضاع سیاسی کشورهای مزبور بر سرتاسر ممالک عربی پرتوافکن بود، چنانکه میتوان سهولت انتقال ابن خلدون را از کشوری بکشور دیگر و سرعت انتشار شهرت او را در سراسر این ممالک نمونه بارزی از این وحدت ادبی بشمار آورد، چه ما می‌بینیم وی یکبار در جامع کبیر غرناطه و بار دیگر در جامع قرویین فاس و زمانی در شهر بجایه و زمان دیگر در جامع زیتونیة تونس با لقای خطابه و تدریس مشغول است .

و باز می‌بینیم پس از اقامت در قاهره در جامع الازهر و وظیفه مدرس را برعهده دارد و سرانجام مشاهده میکنیم در مدرسه عادلیه دمشق با دانشمندان شام بیعت و تحقیق میبرد . همچنین برخی از مکاتباتی که در ترجمه احوال ابن خلدون تدوین گردیده است نمونه‌های آشکاری بدست ما میدهد که از وحدت فکری و ادبی جهان عربی حکایت میکند .

هنگامی که ابن خلدون در بیسکره، واقع در مغرب میانه، اقامت داشت نامه‌ای از وزیر لسان‌الدین خطیب که در غرناطه سرمیبرده دریافت میدارد که در آن دانشمند مزبور از تألیفات خویش سخن میگوید و هم برای وی وقایع سیاسی را که در اندلس روی داده و وصف میکند و ابن خلدون نامه مفصلی در پاسخ وی مینویسد و حوادث مغرب میانه را برای او تشریح میکند، آنگاه اخباری را که از حوادث مصر بوی رسیده به لسان‌الدین اطلاع میدهد .

و هنگامی که ابن خلدون برای ادای فریضه حج سفر میکند و درینبع اقامت می‌کند نامه‌ای از ابن زمرکاء دبیر (کاتب‌السر، سکرتر) سلطان ابن‌احمر در غرناطه دریافت میدارد که بعضی از اخبار را بوی اطلاع داده و بعضی از قصاید را برای وی فرستاده است و از ابن خلدون برخی از معلومات و کتب را می‌طلبد .

۱- دانشمند و شاعر و خطیب نامور اندلسی که شرح حال و برخی از اشعار او در کتاب الاحاطة فی اخبار غرناطه تألیف لسان‌الدین ابن خطیب آمده است . وی سال ۷۷۵ در خانه خویش بدست زن خود کشته شده است . رجوع به لغت نامه دهخدا شود .

ودر همین موقع نامه دیگری از علی بن حسن البنی، قاضی غرناطه، بوی میرسد که میزان اهتمام آن دو را از یکسو بکسب اخبار از یکدیگر و از سوی دیگر با گاهی از اخبار کشورهایشان بخوبی نشان میدهد^۱.

و خلاصه می‌توانیم یقین کنیم که عالم عربی در آن روزگار همواره از لحاظ ادب و فرهنگ وحدت وهم‌آهنگی داشته است، هر چند از نظر وضع حکومت و امور سیاسی با اختلاف و تجزیه و تشتت شدیدی روبرو بوده است.

د - عالم اسلامی

عالم عربی در عهد ابن خلدون با دیگر کشورهای اسلامی نیز همواره ارتباط داشت و سرتاسر این بلاد در مرحله تغییرات و تحولات مهمی بود. انقراض دولت سلجوقی از یکسو (در آسیای صغیر) و دولت مغولی از سوی دیگر (در ایران و عراق) بتجزیه این ممالک منجر گردید و امارت‌نشین‌ها و دولت‌های کوچک بیشتری تشکیل یافت، ولی پس از این مرحله دوجنبش نیرومند پدید آمد که هدف آنها وحدت و مرکزیت این کشورها و از بین بردن تجزیه مزبور بود: یکی فتوحات تیمور لنگ و دیگری قیام دولت آل عثمان.

تیمور بفتوحات عظیمی نایل آمد که بر سراسر کشورهای آسیایی از چین تا عراق مشتمل بود و سرانجام بر عراق نیز استیلا یافت و سرعت از یکسو بطرف بلاد شام و از سوی دیگر در آناطولی پیش میرفت.

ولی دولتی که تیمور در سایه این فتوحات تشکیل داد دیرزمانی دوام نیافت، زیرا دولت مزبور بدنیال مرگ او تجزیه شد و کشورهای آن میان پسران او و آنگاه میان نواده‌هایش تقسیم گردید.

اما دولتی که آل عثمان تشکیل دادند نسبت به کشورگشایی‌های سریع تیمور بسیار بکندی و تأنی در راه توسعه و جهانگشایی گام می‌نهاد، ولی فتوحات آن پایدارتر و استوارتر بود و دولت مزبور سرانجام آنچنان وضع سیاسی مستقری ایجاد کرد که چندین قرن دوام یافت.

در حقیقت هنگامیکه تیمور در پیرامون آنقره (آنکارا) بادولت مزبور بنبرد پرداخت آسیب بزرگی بدان وارد آمد و دولت جوان عثمانی با بحران خطیری روبرو شد، زیرا پیکار مزبور بشکست سپاهیان عثمانی و اسیر شدن سلطان آنان، بایزید اول، منجر گردید و این پیش‌آمد موجب تقسیم کشور میان چهار فرزند وی شد، ولی سلطان محمد اول پس از رنج فراوان توانست بر حریفان خود غلبه یابد و وحدت گذشته سلطنت عثمانی را تجدید کند. سلطنت مزبور پس از رهایی از این بحران با سرعت تمام بی‌شرف و ترقی نایل آمد و بخصوص در قاره اروپا توسعه یافت.

ابن خلدون هنگامیکه تیمور دمشق را محاصره کرده بود با آن سلطان ملاقات کرد و این ملاقات او را که شش سال پیش از مرگ وی روی داد می‌توان پایان فعالیت سیاسی او بشمار آورد، ولی وی با هیچیک از سلاطین آل عثمان ملاقات نکرد.

ابن خلدون بهیچیک از ممالک اسلامی خارج از عالم عربی مسافرت نکرد ولی کتاب

۱- متن این نامه‌ها در کتاب «التاریف باین خلدون و رحلته شرقاً و غرباً» که باهتمام محمد بن تاوایت الطنجی منتشر شده آمده است. رجوع به صفحات ۱۱۵-۱۲۸-۲۶۲-۲۷۷ و بخصوص ص ۱۱۸ و ۱۲۶ و ۲۴۷ کتاب مزبور شود.

تاریخ او با آن مقدمه متهور در همه این ممالک انتشار یافت و در آنها تأثیر معنوی بزرگی بخشید زیرا لغت عربی در ممالک مزبور همواره زبان علمی بشمار میرفت و عالمان عثمانی بطور عموم فرهنگ و معلومات را از کتب عربی فرامیگرفتند و بهمین سبب با موختن و مهارت در آن اهتمام خاصی نشان میدادند، حتی برخی از آنان تألیفات خود را بزبان عربی مینوشتند. بنابراین در چنین شرایطی طبیعی است که این دانشمندان بتاریخ و مقدمه آن آگاهی یافته و بطور عمیق تحت تأثیر آن واقع شده‌اند.

نکته قابل توجه اینست که فتوحات بی‌دری دولت عثمانی بویژه در قاره اروپا بطبع موجب پدید آمدن گروهی از مورخان گردیده است تا وقایع این فتوحات عظیم را تدوین کنند و این مورخان تاریخ عثمانی را بمنزله تنمذ تاریخ عمومی اسلام تلقی میکردند و بهمین سبب بمطالعه کتب تاریخ باستان عنایت خاصی مبذول میداشتند و خواهی نخواهی تاریخ ابن خلدون را بتفحص مورد مطالعه و تحقیق قرار دادند و از تألیف مزبور مسائل بسیاری اقتباس کردند، و از اینرو می‌بینیم مورخان عثمانی نخستین کسانی بوده‌اند که در دنیای بیرون از جهان عربی مقدمه ابن خلدون را مورد تحقیق قرار داده‌اند. چنانکه میتوان اهتمام آنان را بمقدمه یگانه عامل و موجبی دانست که توجه خاورشناسان اروپا را در اوایل قرن نوزدهم بدان جلب کرد.

۳ - اروپا

اروپا در خلال عصری که ابن خلدون در آن میزیست، نزدیک باواخر قرون وسطی و اوایل قرون جدید بود.

ابن خلدون معاصر مورخ فرانسوی «فرواسار»^۱ و شاعر انگلیسی «چوسر» بود. وی پنج سال پیش از فرواسار و هشت سال پیش از چوسر متولد شده بود و چهار سال پیش از نخستین و شش سال پس از دومین درگذشت.

همچنین او در نیمه ازدوران حیات خود معاصر پترارک و پوکاجیو ایتالیایی بود، زیرا وی هنگام مرگ این دو ادیب در حدود چهل و پنج سالگی بود ولی ابن خلدون هیچیک از این معاصران خود را نشناخت و آنان نیز از وی آگاهی نیافتند، زیرا دنیای اروپا در آن روزگار رابطه‌ای با عالم عربی اسلامی نداشت و پس از تصادمات شدید و خونین جنگهای صلیبی و اقتباس علوم و صنایع مختلف از عالم عربی بکلی با آن قطع رابطه کرده بود.

پیش از عصر ابن خلدون در پایتختهای مختلف کشورهای اروپایی دانشگاههای بسیاری بسبب دانشگاههای عربی تأسیس یافته و همچنین بسیاری از تألیفات عربی بزبان لاتینی ترجمه شده بود و از اینرو اروپاییان از منابع عربی بی‌نیاز شده بودند.

در ای سنجش کامل این اوضاع باید در نظر بگیریم که ابن خلدون یازده سال پس از مرگ داتته شاعر شهیر ایتالیایی در تونس متولد شده و همچنین تنها قریب یکربع قرن پس از مرگ ابن خلدون در مصر، صنعت چاپ در اروپا اختراع گردیده است، و در این تاریخ بود که دوران رستاخیز و تحول فکری و بیداری مردم در اروپا آغاز شد و نخستین اشعه آفتاب دانش و هنر نو بر جهان تابیدن گرفت و دیدگان و افکار مردم اروپا بمطالب و نواحی تازه‌ای متوجه گردید. خلاصه در این تاریخ اروپاییان از اهتمام بحوادث عالم عربی و بویژه تألیفاتی

۱. Froissart (Jean)

که در آن سرزمین منتشر میشد منصرف شده بودند . این وضع تاریخی در تعیین ارزش مقدمه ابن‌خلدون نسبت بدنیای اروپا تأثیر بزرگی داشت .

این مقدمه ، با همه عقاید و آراء شگفت و نو و اصول و مبادی استوار از نظر اروپاییان مجهول ماند تا بسبب شرایط تاریخی که یاد کردیم دوران تحقیقات خاورشناسی در قرن نوزدهم آغاز گردید و آنگاه مردم اروپا با اهمیت آن پی بردند .

۴- مهمترین حوادث زندگانی ابن‌خلدون

زندگانی ابن‌خلدون از آنگونه بود که ثنودور روزولت آنرا «زندگی پرماجری»^۱ خواند یا از نوعی بود که موسولینی از آن به «زندگی مخاطره‌آمیز»^۲ تعبیر کرد و این زندگی پرماجرای مخاطره‌آمیز دارای صفحات گوناگون و صحنه‌های متنوع بود که در ذیل بر حسب ترتیب زمانی بشرح آن می‌پردازیم :

در تونس

ابن‌خلدون تا بیست سالگی در تونس بسربرد و چون پدر وی از رجال دانش و ادب بود توجه کاملی نسبت بتربیت وی مبذول داشت یعنی بتن خویش تعلیم او را برعهده گرفت و برخی از علوم مقدماتی را بوی آموخت و او را برای فراگرفتن دانشهای دیگر در نزد استادانی که در آن روزگار در تونس بودند آماده کرد .

ابن‌خلدون چنان تربیت شد که پیوسته بدانش دل بستگی داشت و شوق دانش‌اندوزی و فضیلت‌جویی همواره در نهاد او زنده بود .

قرائت قرآن کریم را بیاموخت و آنرا بیاد سپرد و تلاوت آنرا بر حسب اصول تجوید ده گانه تمرین کرد . دانش نحو را بتفصیل بیاموخت و بسیاری از کتب ادب و دیوانهای شاعران را فراگرفت و بسی از اشعار را حفظ کرد ، و هم دانش فقه و حدیث را نیک بیاموخت و سرانجام علوم عقلی را نیز فراگرفت .

واقعه‌های سیاسی که در سال ۷۴۸ هـ (۱۳۴۷ م) روی داد ، افق نوین و پهنای برای آموختن دانش بروی ابن‌خلدون گشود ، زیرا سلطان ابوالحسن مرینی که در آن سال بر تونس استیلا یافته بود مردی بود که بدانش اهتمام فراوان مبذول میداشت و بزرگان دانش و ادب را دربارگاه خود گرد آورده بود و «حضور ایشان را در بارگاه خویش واجب میشمرد ، و مجلس خود را بوجود آنان می‌آراست»^۳ و هنگامیکه بتونس آمد گروهی از دانشمندان و ادیبان مصاحب و همراه وی بودند و طبیعی است که پدر ابن‌خلدون با آن پایگاه علمی و ادبی که داشت بآن گروه پیوست و با ایشان آمیزش میکرد و فرزند خویش را برانگیخت که هر چه بیشتر از محضر آنان استفاده کند و بردانش خویش بیفزاید .

ابن‌خلدون در ترجمه احوال خود نامهای دانشمندان و ادیبانی را که با سلطان وارد

۱- la vie intense ۲- Vivre dangereusement ۳- عبارات داخل گیومه - ترجمه ازالترریف

است که بقلم خود ابن‌خلدون نوشته شده است .

تونس شده‌اند یاد میکند و بتدوین ترجمه احوال ایشان میپردازد و احاطه آنان را در دانش میستاید و برتری ایشان در دانش نسبت بخود اعتراف میکند و از آنچه درباره ایشان نوشته است معلوم میشود که وی بخصوص تحت تأثیر مقام علمی دوتن از آن گروه واقع شده و بیش از حد آنانرا ستوده است. یکی از آنان عبدالمهیمین بوده و دیگری محمدبن ابراهیم آبلی. عبدالمهیمین پیشوای محدثان و نحویان مغرب و دبیر سلطان و صاحب علامت (طفرانویس) و رئیس توشیح وی بوده است.

این دانشمند نیز مانند خاندان خلدون به حضرموت اتساب داشته و او را حضرمی میخوانده‌اند و بهمین سبب پیوندهای دوستی استواری میان او و خاندان خلدون ایجاد شده است، حتی هنگامیکه مردم تونس برضد سلطان و همراهان وی قیام کردند عبدالمهیمین بخانه خاندان خلدون پناه برد و مدت سه ماه در آنجا در حال اختفا بسربرد.

ابن‌خلدون استفاده از محضر این دانشمند را «لازم شمرد» و از وی حدیث سماع کرد و اجازه بدست آورد و امهات (صحاح) ششگانه و کتاب الموطأ ابن مالک و کتاب السیر ابن اسحاق و کتاب حدیث ابن‌الصلاح را نزد وی فراگرفت، و اما آبلی «شیخ و استاد علوم عقلی» بشمار میرفته است و ابن‌خلدون چندین سال در خدمت وی تلمذ کرد و در این مدت دانشهای عقلی را نزد او بیاموخت، نخست از تعالیم یعنی علوم ریاضی آغاز کرد و آنگاه منطق و سپس سایر فنون حکمت و فلسفه را فراگرفت.

ابن‌خلدون تبحر آبلی را در دانش میستاید و حق تعلیم و برتری او را بر خویش بیش از دیگران میداند و میگوید «او برتری و احاطه من در این علوم نسبت بدیگران گواهی میداد» و شکی نیست که این گواهی نشان میدهد که ابن‌خلدون بطرز تفکر منطقی دلبستگی داشته و نیز ثابت میکند که تحصیلات او در علوم عقلی (ریاضیات و منطق و فلسفه) در محضر آبلی بتقویت و رشد این دلبستگی و استعداد فکری کمک فراوانی کرده است و آثار این استعداد و دلبستگی در بسیاری از مباحث مقدمه بطور وضوح کامل تجلی میکند.

اما ابن‌خلدون هنگامیکه به هفده سالگی رسید بمصیبت‌اندوه‌باری دچار شد و بتحصیل او لطمه بزرگی وارد آمد. و بای بزرگی که مردم را دسته دسته در تونس طعمه مرگ میساخت ویرا نیز مصیبت‌زده و داغدار کرد چه هنگام شیوع این بیماری مهلك وی پدر و مادر و بیشتر استادان و مشایخ خود را از دست داد.

آنگاه مردم برضد سلطان مرینی قیام کردند و حکومت خاندان مزبور در افریقیه سقوط کرد و در نتیجه بقیه دانشمندان و ادیبان دربار سلطان مرینی که از خطر و با جان سلامت برده بودند نیز آن سرزمین را ترك گفتند.

ابن‌خلدون از این حوادث سخت‌اندوهناك و ماتم‌زده شد. او که یکبارہ پدر و مادر و بسیاری از استادان خود را از دست داده بود خود را تسلی میداد که حداقل از بقیه دانشمندان که جان سلامت برده‌اند کسب دانش خواهد کرد، لیکن بازگشت این گروه به اوطان خود بکلی «او را از کسب دانش محروم کرد» و در نتیجه این حوادث و اوضاع خود را «وحشت‌زده و تنها» یافت، از اینرو تصمیم گرفت که با استادان خود بییوندد و با ایشان بمغرب سفر کند ولی برادر بزرگترش محمد او را از این تصمیم بازداشت.

و دبیری نگذشت که زمینه مساعدی برای دخول او در میدان زندگی اجتماعی فراهم آمد زیرا ابو محمد ابن تافراکین وزیر معروف که در تونس قیام کرده و مستقلانه بر همه اوضاع مسلط بود ابن‌خلدون را از جانب سلطان تونس، ابواسحاق، به سمت «کاتب علامت» یا دبیر

توشیح سلطان دعوت کرد و وظیفه دبیر علامت این بود که میان «بسم الله الرحمن الرحيم» و مابعد آن برنامه‌ها و فرمانهای دولتی ستایش و سپاسگرایی خدا را با خط درشت بنویسد و نامه را از جانب سلطان توشیح کند. ابن خلدون هنگامیکه این شغل مهم را برعهده گرفت جوانی بیست ساله بود.

در همین هنگام شاهزاده حفصی که بر قسطنطینه فرمانروایی داشت مدعی سلطنت بود و با گروهی از سپاهیان و قبایل بسوی تونس لشکر کشید (اوایل سال ۷۵۳ هـ) و ابن تافراکین نیز برای مقابله و نبرد با وی بتجهیز سپاهیان و قبایل اقدام کرد تا از حمله وی بافریقه جلوگیری کند.

سلطان تونس با سپاهیان و قبایلی که برای کمک بوی گردآمده بودند از تونس خارج شد تا از تاج و تخت خود دفاع کند. ابن خلدون نیز خواهی نخواهی در رکاب سلطان بود و میان سپاهیان آنان چندین زدوخورد روی داد تا سرانجام در یک نبرد شدید قوای ابن تافراکین منهزم شدند و ابن خلدون خود را از میدان نبرد نجات داد و بشهر «ابه» پناه برد و دیگر بتونس باز نگشت.

میان تونس و فاس

رفتن ابن خلدون از میدان نبرد به «ابه» در حقیقت بمنزله ترک گفتن هر دو طرف متخاصم بود. و ابن خلدون در ترجمه حیات خود تصریح میکند که مقصود اصلی وی از قبول منصب دبیری علامت برای بدست آوردن فرصتی بوده است که بتواند تونس را ترک گوید و بمغرب برود چه او اطلاع داشته است که سلطان آماده مسافرتست و خواندن او باین شغل بعلت امتناع سلف وی از خروج با سلطان بوده است و او میدانسته است که این سفر و سایل انتقال او را بهرجا بخواهد آماده خواهد کرد.

زیرا در ترجمه زندگی خود میگوید «با ایشان از تونس خارج شدم در حالیکه نیت داشتم از آنان جدا شوم زیرا بعلت رفتن استادانم بتنهایی طاقت فرسایی گرفتار شده و از تحصیل یازمانده بودم» و هم گوید «چون باین وظیفه (یعنی دبیری علامت) دعوت شدم بیدرنگ آنرا پذیرفتم تا بدین وسیله بمقصود خویش که رسیدن بمغرب بود نایل آیم و این منظور هم حاصل شد».

پس از نبرد مزبور ابن خلدون بفاس رفت ولی مدت دو سال طول کشید تا وی بمنظور خود رسید و در این مدت بچندین شهر دیگر سفر کرد و در میان بادیه نشینان نیز بسیر و سیاحت پرداخت و با عده‌ای از شیوخ (علما) و حکام آشنا شد و سرانجام با سلطان مغرب و وزیر وی ملاقات کرد. پس از آنکه خود را از مهلکه نبرد نجات داد و به ابه گریخت از آنجا به تسه رفت و از آنجا بسوی قفصه رهسپار شد و در آنجا بیدار حاکم زاب نایل آمد و با او به بیسکره سفر کرد و در آن شهر تا آخر زمستان اقامت گزید، سپس از آنجا به تلمسان رهسپار شد و در آن شهر با سلطان ابو عنان و وزیر وی حسن بن عمر دیدار کرد و آنگاه همراه وزیر مزبور به بجایه رفت و فصل زمستان را در آنجا گذرانید و سلطان ابو عنان پس از استیلا بر تلمسان و بجایه بمقر فرمانروایی خویش بازگشت و بگردآوری اهل دانش و ادب پرداخت «تا مجلس خود را با آنها بیاراید» و طالبان دانش را برای بحث و مذاکره در آن مجلس انتخاب میکرد. در همین هنگام ابن خلدون را نیز بر حسب توصیه برخی از دانشمندان که در تونس با وی آشنا گردیده و از هوش و استعدادهای وی در شگفت شده بودند بفاس دعوت کرد، و بدینسان ابن خلدون بشهر فاس رفت.

در فاس

ابن خلدون مدت هشت سال در فاس اقامت کرد و در این مدت همچنانکه آرزو داشت فرصت وسیعی برای مطالعه و افزودن بر معلومات خود بدست آورد. در این شهر که پایتخت مغرب بود با بسیاری از بزرگان دانش و ادب دیدار میکرد و از محضر آنان استفاده می‌برد و برخی از این دانشمندان همان کسانی بودند که در سابق در فاس با آنان آشنایی و دوستی داشت و دسته دیگر از دانشمندان بودند که بجهت مختلف از اندلس بمغرب آمده بودند. ابن خلدون در خلال این هشت سال بخصوص در نامه‌نگاری و سرودن شعر و فن خطابه نیز تمرین و ممارست کرد و خلاصه وی در فاس زندگی معنوی و ادبی آمیخته بفعالیت شدیدی را گذراند چه وی در ظرف این مدت در گرداب سیاست نیز فرورفت و زندگی سیاسی او با تغییرات و تحولات گوناگون توأم بود. وی در عهد چهار سلطان و دو وزیر که نسبت بسلاطین خود روش مستقلانه و حاکمیت مطلقه پیش گرفته بودند مشاغل گوناگونی را بر عهده داشت و انقلابات متعددی در همین مدت روی داد و او در بعضی از آنها نقش مهمی را ایفا کرد و در توطئه‌های شرکت جست که با شکست روبرو گردید و بزندان شدن وی منجر شد. توضیح آنکه پس از ورود ابن خلدون بفاس سلطان ابو عنان او را در زمره دانشمندان که در محفل علمی وی انجمن میکردند در آورد و او را ملزم کرد که هنگام ادای نماز جمعه جزو همراهان سلطان باشد، سپس او را بسمت دبیری و توفیق نامه‌های سلطانی برگزید و ابن خلدون این مقام را «از روی اکراه و بی‌میلی بر عهده گرفت» زیرا این منصب را با منزلت خاندان خود متناسب نمی‌دید و انتظار داشت به پایگاه‌های بالاتر و مهمتری نایل آید و شکی نیست که همین اندیشه جاه‌طلبی سبب شده وی در نهان بنقشه‌های امیر حفصی محمد بن عبدالله کمک کند چه این شاهزاده در صدد بود فرمانروایی خود را در بجایه از سلطان بازستاند و در خفا برای فرار از فاس فعالیت میکرد. میدانیم که سلطان ابو عنان پس از آنکه باردیگر بجایه را زیر سیطره فرمانروایی مرینیان در آورد امیر آن ناحیه را بفاس منتقل و او را با اقامت در آن شهر مجبور ساخت. و هنگامیکه سلطان بیمار شد شاهزاده مزبور تصمیم گرفت از این فرصت استفاده کند و در صدد برآمد موجبات خارج شدن از فاس و رسیدن به بجایه را فراهم سازد، و ابن خلدون بعلت پیوندهای دوستی که میان خاندان وی و خاندان حفصیان در طی چندین نسل برقرار شده بود از آغاز ورود به فاس با این شاهزاده حفصی روابط دوستانه‌ای برقرار کرده بود و طبیعی است که شاهزاده مزبور مقاصد و نیات خویش را با ابن خلدون در میان می‌نهاد و از او در تحقق آمال خویش استمداد میکرد. از اینرو ابن خلدون بوی وعده داده بود و سایل فرار او را فراهم سازد چنانکه امیر هم به ابن خلدون وعده داده بود منصب حاجبی (صدر اعظمی، نخست‌وزیری) خود را پس از بدست آوردن امارت بوی تفویض کند، ولی سلطان که از گفتگوها و اقدامات نهانی شاهزاده و ابن خلدون آگاه شده بود سخت بر ابن خلدون خشم گرفت و او را زندانی کرد. ابن خلدون مدت دو سال در زندان بود و تنها پس از مرگ ابو عنان از زندان رهایی یافت. در این هنگام وزیر سلطان حسن بن عمر زمام امور سلطنت را بنام سلطان سعید فرزند خردسال سلطان بدست گرفته بود و خویش را فرمانروای مطلق می‌شمرد. این وزیر ابن خلدون را بمقامی که پیش از زندانی شدن داشت منصوب کرد ولی فرمانروایی وزیر مزبور و سلطان خردسالش دیری نپایید زیرا گروهی از شاهزادگان مرینی بحاکمیت او اعتراف نکردند و در